

فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام (علمی- پژوهشی)
سال چهارم، شماره (۱۵)، پاییز ۱۳۹۴ صص ۱۲۵-۱۵۵

بررسی سازه‌انگاره تأثیر اخوان المسلمین بر روابط دوجانبه مصر و اسرائیل پس از بهار عربی (۲۰۱۱ تاکنون)

مسعود مطلبی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران
سمیه اخلاقیان
دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه پیام نور تهران غرب

چکیده

روابط مصر و اسرائیل از زمان تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ همواره با فراز و فرودهای متعددی روبه‌رو بوده است. طی سال‌ها، مصر رهبری جهان عرب را در رابطه با منازعه اسرائیل و فلسطینیان بر عهده داشته و همین مسئله بر اهمیت این کشور برای اسرائیل در خاورمیانه افزوده است. در دوره طولانی ریاست جمهوری حسنی مبارک، روابط مصر و اسرائیل در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی گسترش یافت. پس از گسترش موج اعتراضات سیاسی و اجتماعی در کشورهای عربی، موسوم به بهار عربی از سال ۲۰۱۱ به بعد و با آغاز اعتراضات گسترده مردمی در مصر، حسنی مبارک از صحنه سیاست داخلی این کشور کنار رفت و در اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از بهار عربی، اخوان المسلمین به‌عنوان باسابقه‌ترین گروه اسلام‌گرای مصر این منصب را در اختیار گرفت. با توجه به اینکه سیاست خارجی هر کشور در راستای سیاست داخلی آن تنظیم می‌شود، به قدرت رسیدن اخوان المسلمین طبیعتاً سیاست خارجی مصر را به‌طور عام و رابطه دوجانبه با اسرائیل را به‌طور خاص تحت تأثیر قرار خواهد داد. هدف از این پژوهش بررسی تأثیر به قدرت رسیدن اخوان المسلمین بر روابط دوجانبه این کشور با اسرائیل و آینده روابط دو کشور در چهارچوب نظریه سازه‌انگاری است.

واژگان کلیدی: مصر، اسرائیل، بهار عربی، اخوان المسلمین، نظریه سازه‌انگاری.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۷/۷ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۱/۳۱
نویسنده عهده‌دار مکاتبات: mmtph2006@yahoo.com

۱. مقدمه

از سال ۲۰۱۱ کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا با ناآرامی و اعتراضات گسترده‌ای روبه‌رو شدند. این تغییرات در واکنش به اوضاع داخلی سیاسی و اجتماعی این کشورها بود که از تونس آغاز شد و در فاصله زمانی کمی سایر کشورهای این منطقه از جمله مصر، لیبی، سوریه، بحرین، یمن، اردن و حتی مناطق شیعه‌نشین عربستان سعودی را در بر گرفت. برای بررسی این تحولات از عناوینی مانند بیداری اسلامی یا بهار عربی استفاده می‌شود. بهار عربی در مصر از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ آغاز شد. افزایش فقر، نابسامانی وضع اجتماعی - سیاسی مردم، شرکت نداشتن در تصمیم‌گیری‌ها، نابرابری اجتماعی، فساد سیاسی حاکمان و عدم توجه آن‌ها به خواسته‌های دینی و مذهبی عامه مردم و روابط روزافزون با اسرائیل و امریکا و عدم حمایت از فلسطین از جمله دلایلی بود که مردم مصر را در پیگیری خواسته‌های خود در جریان بهار عربی تشویق کرد.

در جریان تحولات داخلی مصر و پس از برکناری حسنی مبارک، اخوان‌المسلمین فضای سیاسی بیشتری برای فعالیت پیدا کرد و در روزهای نخستین پس از سقوط مبارک با ایجاد حزب سیاسی «عدالت و آزادی» بر ترویج دموکراسی و مشارکت در حکومت در مصر تأکید کرد. در نخستین انتخابات ریاست جمهوری پس از سقوط مبارک این گروه توانست پست ریاست جمهوری را در اختیار بگیرد. اخوان‌المسلمین یکی از گروه‌های سیاسی مهم و تأثیرگذار در سیاست داخلی مصر است که از آغاز شکل‌گیری در سال ۱۹۲۸ همواره از شرکت فعال آن در عرصه داخلی مصر ممانعت به عمل آمده بود. این گروه همواره رویکردی انتقادی به رفتار و تصمیم‌گیری‌های سیاستمداران مصری داشته است و از جمله منتقدان اصلی همراهی و نزدیکی سیاستمداران مصری با اهداف و منافع امریکا و متحد منطقه‌ای‌اش اسرائیل به شمار می‌رود. در دوره ریاست جمهوری حسنی مبارک اعضای این گروه بارها دستگیر و زندانی شده بودند.

با توجه به اینکه تحولات پس از سقوط حسنی مبارک می‌تواند سرآغاز دوره جدیدی در روابط مصر و اسرائیل باشد این پژوهش درصدد بررسی تحولات روابط دوجانبه دو کشور و آینده روابط آن‌ها با تأکید بر نقش و نفوذ اخوان‌المسلمین در سیاست مصر است. به این منظور و برای بررسی رویکردها و رفتار اخوان‌المسلمین از چهارچوب نظری سازه‌انگاری استفاده می‌شود. به عقیده سازه‌انگاران اینکه هر جامعه‌ای هویت ملی خویش و ارزش‌ها و علائق فرهنگی و فکری خود را چگونه تعریف می‌کند در تعیین روند حرکت سیاست خارجی آن کشور تأثیرگذار خواهد بود. سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و باورهای خود که برآمده از تلقی‌های هویتی آن‌هاست دست به کنش متقابل می‌زنند و طبق آن

واقعیت را می‌سازند و خود نیز ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این مسئله در بررسی رفتار سیاست خارجی یک کشور این است که یک دولت بر اساس نوع تعریف از هویت خود جهان اطراف خود را تعریف می‌کند و بر اساس آن دست به کنش می‌زند و در این کنش واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازد و خود نیز ساخته می‌شود؛ بنابراین، اندیشه‌ها و تجربه تاریخی گروه اخوان‌المسلمین در تعریف آن‌ها از هویت و موقعیت خود در رابطه با اسرائیل تعیین‌کننده است و بر جهت‌گیری و تصمیم‌گیری و رویکرد این گروه در سیاست خارجی خود تأثیر می‌گذارد.

اسرائیل از زمان به رسمیت شناخته شدنش توسط مصر در زمان ریاست جمهوری انور سادات، صمیمی‌ترین رابطه را در بین کشورهای همسایه خود با مصر داشته است. این روابط در دوره ریاست جمهوری حسنی مبارک گسترش یافت. موقعیت استراتژیک مصر در خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله موقعیت و اهمیت کانال سوئز نقش مهمی در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور ایفا می‌کند.

در همین راستا واکنش اسرائیل به برکناری مبارک و تحولات داخلی مصر نگران‌کننده بود. ضمن اینکه تا پیش از این افکار عمومی مصر تأثیر چندانی بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی این کشور نداشت، اما با تغییرات سیاسی به وجود آمده بر نقش و اهمیت افکار عمومی در سیاست خارجی افزوده شد. حساسیت روابط مصر و اسرائیل در منطقه اهمیت بررسی این موضوع را بیشتر می‌کند.

با توجه به توضیحات ارائه شده و با هدف بررسی تأثیر به قدرت رسیدن اخوان‌المسلمین بر روابط دوجانبه مصر و اسرائیل از ۲۰۱۱ تاکنون و بررسی آینده روابط دو کشور، این پژوهش در راستای پاسخ به این پرسش‌ها است که:

- آیا به قدرت رسیدن اخوان‌المسلمین در مصر تأثیری بر رویکرد این گروه در مورد روابط دوجانبه مصر با اسرائیل داشته است؟
- و اینکه چه گزینه‌هایی در مورد آینده روابط مصر و اسرائیل پس از برکناری حسنی مبارک مطرح خواهد بود؟

فرضیاتی که در پاسخ به این پرسش‌ها مطرح می‌شود این است که:

- با توجه به چهارچوب نظری سازه‌نگاری با تغییر سیاستمداران مصری، هنجارها و قواعد مورد نظر آن‌ها نیز تغییر می‌کند و در نتیجه درک آن‌ها از هویت و منافع و امنیتشان نیز تغییر خواهد کرد. به دلیل آنکه روابط مصر و اسرائیل در دوران حسنی مبارک مورد حساسیت و انتقاد نیروهای سیاسی و افکار عمومی مصر بوده است به نظر می‌رسد با تغییر سیاستمداران مصری، دیدگاه و رفتار سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی آن‌ها نیز در جهت اهداف و منافع جدید تغییر خواهد کرد و روابط دوجانبه تحت تأثیر دیدگاه‌های اخوان‌المسلمین بازتعریف خواهد شد.

• چنانچه اخوان المسلمین با دیدگاه‌ها و رویکرد تاریخی خود نسبت به اسرائیل به رابطه با این کشور بنگرند احتمال کاهش محسوس روابط دوجانبه افزایش می‌یابد.

این پژوهش از توصیفی — تحلیلی است و به روش اسنادی تحولات موسوم به بهار عربی به‌طور عام و تحولات سیاست داخلی و خارجی مصر پس از بهار عربی به‌طور خاص انجام می‌گیرد. همچنین از منابع و مقالات لاتین اینترنتی معتبر در این موضوع استفاده خواهد شد.

برای بررسی موضوع مورد نظر به چهارچوب نظری سازه‌انگاری پرداخته می‌شود تا به درک بهتر از سیاست خارجی اخوان المسلمین کمک کند. سپس روابط مصر و اسرائیل از زمان تشکیل اسرائیل در ۱۹۴۸ و رویکرد اخوان المسلمین به این روابط مورد بررسی قرار می‌گیرد. در قسمت بعدی به تاریخچه کوتاهی از شکل‌گیری و اهداف و رویکردهای اخوان المسلمین اشاره می‌شود. در بخش بعدی پژوهش تحولات روابط دوجانبه مصر و اسرائیل پس از بهار عربی و تأثیر قدرت گرفتن اخوان المسلمین بر این روابط و واکنش اسرائیل به تحولات مصر بررسی می‌شود. در پایان هم، ضمن جمع‌بندی به آینده روابط دو کشور و گزینه‌های احتمالی پیش رو اشاره خواهد شد.

۲. نظریه سازه‌انگاری (Constructivism Theory)

مجموعه تلاش‌های فکری انجام‌گرفته در روابط بین‌الملل به نظریه‌هایی انجامیده است که بر اساس نسبت آن‌ها با جهان (مسائل معرفت‌شناسی) به نظریه‌های تبیینی و تأسیسی قابل تقسیم‌اند. نظریه‌های تبیینی در پی بیان چرایی رفتار دولت‌ها بوده که بر این اساس روابط میان دولت‌ها به‌عنوان امری خارجی نسبت به نظریه تلقی کرده و در مقابل این، نظریه‌های تأسیسی قرار می‌گیرند قائل به این امر می‌باشند که واقعیت‌ها و روابط میان ملت‌ها از طریق زبان، ایده‌ها و مفاهیم ایجادشده شکل می‌گیرند. در اوایل دهه ۸۰ قرن بیستم ما شاهد طرحی نو برای مطالعه واقعیت‌ها پدیده‌ها و رفتارهای بین‌المللی هستیم که حفاصل میان نظریات تبیینی و تأسیسی قرار می‌گیرد. (کرمی، ۱۳۸۴: ۲۷) از این طرح نو تحت عنوان سازه‌انگاری یاد کرده می‌شود.

سازه‌انگاری از نظر معرفت‌شناسی حد وسط پوزیتیویسم و پساپوزیتیویسم ارزیابی می‌شود. این رویکرد تحت تأثیر گرایش‌های هرمنوتیکی معتقد است که واقعیت اجتماعی و رفتار انسان را می‌توان با عنایت به قالب ذهنی تفسیر کرد. مدلول این رویکرد نشان دادن تأثیر ساخت نرم‌افزاری نظام ذهنی، باورها و هنجارها بر رفتار سیاست خارجی است. مهم‌ترین اصل هستی‌شناختی سازه‌انگاری در هم‌پوشانی با این مبانی ناظر بر این است که «ساختارهای فکری و معرفتی» دست‌کم به اندازه «ساختارهای مادی» اهمیت دارند، زیرا این نظام‌های با معنا هستند که تعریف می‌کنند کنشگران چگونه باید محیط مادی خود را تفسیر کنند. (سید نژاد، ۱۳۸۹:

۱۶۵-۱۶۶) به عقیده سازه‌انگاران در تبیین سیاست خارجی کشورها برخلاف رئالیست‌ها توجه صرف به ساختارهای مادی نظیر جغرافیا، جمعیت، منابع طبیعی، قدرت نظامی و صنعتی کافی نیست. اینکه هر جامعه‌ای هویت ملی خویش و ارزش‌ها و علایق فرهنگی و فکری خود را چگونه تعریف می‌کند در تعیین روند حرکت سیاست خارجی آن کشور تأثیرگذار خواهد بود. سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و باورهای خود که برآمده از تلقی‌های هویتی آن‌هاست دست به کنش متقابل می‌زنند و طبق آن واقعیت را می‌سازند و خود نیز ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این مسئله در بررسی رفتار سیاست خارجی یک کشور این است که یک دولت بر اساس نوع تعریف از هویت خود جهان اطراف خود را تعریف می‌کند و بر اساس آن دست به کنش می‌زند و در این کنش واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازد و خود نیز ساخته می‌شود. تحلیل سازه‌انگاران متوجه نقش تاریخ در شکل دادن به سیاست خارجی نیز هست در این راستا سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می‌گیرد. دولت‌ها و دولتمردان با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص و ویژه آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. (امیدی و رضایی، ۱۳۹۰: ۲۳۵-۲۳۶)

این رویکرد صرفاً بر شرایط و نیروهای مادی تکیه نکرده، بلکه اولویت اصلی را به انگاره‌ها و اندیشه‌ها می‌دهد و تمرکز اصلی‌شان بر روی اعتقادات بین‌الذہانی که در سطح گسترده میان مردمان جهانی مشترک‌اند، قرار می‌دهند. منافع و هویت‌های انسان‌ها از طریق همان اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می‌شوند. در چهارچوب تحلیل سازه‌انگاری نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چهارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌الملل تقلیل داد زیرا تعاملات دولت‌ها بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده، شکل نگرفته است، بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها شکل می‌یابند (Checkel, 1998: 324- 348) و یا باعث تشکیل هویت می‌شوند.

به نظر سازه‌انگاران معنای بسیاری از کنش‌ها را نمی‌توان با پرداختن به آن‌ها به‌عنوان متغیرهای سنجش پذیری که علت رفتار هستند فهمید، بلکه باید با مطالعه انگاره‌ها، هنجارها و سایر معانی تکوین دهنده به آن رفتار که خود مستلزم روش‌شناسی تفسیری است معنای کنش‌ها را درک کرد. (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۲: ۲۳۱) بنابراین، در فهم سیاست خارجی اخوان پس از کسب قدرت در سال ۲۰۱۱ باید به نقش اسلام و آموزه‌های دینی به‌عنوان هنجارها و قواعد رفتاری در تکوین هویت آن‌ها توجه کرد. همین هویت بخشی دین اسلام باعث تعریف دیگری به‌عنوان دوست، دشمن یا رقیب می‌شود. از طرفی تجربه تاریخی مصر و اخوان‌المسلمین از رابطه با اسرائیل و فراز و فرودهای این رابطه بر درک آن‌ها از هویت مصر و خودشان و در نتیجه کنش سیاست خارجی این گروه تأثیرگذار خواهد بود. این هویت که سازه‌انگاران آن

را به‌عنوان فهم و انتظارات خاص از خود معنا می‌کنند به‌عنوان یک متغیر میانجی میان هنجارها و قواعد (ساختارهای معانی بین‌الذهانی چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی) از یک‌سو و منافع کنشگران از سوی دیگر عمل می‌کنند.

در ادامه به بررسی روند روابط دوجانبه مصر و اسرائیل قبل از ۲۰۱۱ پرداخته می‌شود، سپس برای درک بهتر هنجارها و معانی تکوین دهنده رفتار و هویت اخوان المسلمین، تاریخچه و اصول و اهداف این گروه پیش از بهار عربی بررسی می‌شود.

۳. روابط مصر و اسرائیل تا سال ۲۰۱۱

از زمان استقلال مصر از انگلیس، پس از جنگ جهانی اول و پس از عضویت این کشور در سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵ سیاست خارجی مصر در برابر اسرائیل با فراز و فرودهای زیادی روبرو بوده است. در سال ۱۹۵۶، «جمال عبد الناصر» به ریاست جمهوری این کشور رسید و موضع مخالفی را نسبت به رژیم صهیونیستی اتخاذ و اعراب را به جنگ با آن تشویق کرد. او در سال ۱۹۷۰ فوت کرد. پس از او انور سادات به‌عنوان رئیس‌جمهور، سیاست سازش با اسرائیل را در پیش گرفت. حسنی مبارک هم تا حدودی پیروی خط‌مشی سیاسی انور سادات بود. دو کشور در سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به‌طور رسمی وارد جنگ شده‌اند. در روابط مصر و اسرائیل وجود ملاحظاتی مثل منافع ملی مصر، همسایگی این کشور با فلسطین، ایفای نقش رهبری جهان عرب، حمایت از مردم فلسطین و نوع تعاملات آن با اسرائیل سبب پیچیدگی‌های خاص شده است که بر اهمیت روابط دوجانبه دو کشور می‌افزاید. نخستین جنگ میان دو کشور در سال ۱۹۴۸ با اعلام تشکیل اسرائیل درگرفت. در این جنگ کشورهای مصر، سوریه، عراق، لبنان و اردن به اسرائیل حمله کردند و با وجود تصرف اراضی زیادی از فلسطین، درنهایت با فشار آمریکا و سازمان ملل مجبور به عقب‌نشینی شدند و اراضی متصرفه را بازپس دادند. (حسینی فائق، ۱۳۹۱: ۱۶۰)

جمال عبد الناصر در ۱۹۵۶، با هدف ایجاد جمهوری متحد عربی و تشکیل ارتش مشترک با سوریه متحد شد و کانال سوئز را که تا آن زمان در اختیار اروپائیان بود ملی اعلام کرد. در واکنش به این اقدام، بریتانیا، فرانسه و اسرائیل به صحرای سینا حمله کردند و نیروهای بریتانیا و فرانسه وارد کانال سوئز شدند، اما به دنبال فشارهای بین‌المللی به‌خصوص از سوی ایالات متحده آمریکا و سازمان ملل متحد مجبور به عقب‌نشینی از کانال سوئز شدند، اما به اسرائیل تضمین داده شد که تنگه «تیران» (Tiran) که توسط مصر بسته شده بود و مسیر کشتی‌هایی بود که به بندر اسرائیلی «ایلات» (Eilat) می‌رفتند، بازگشایی می‌شود، زیرا این دولت برای حفظ و بقای خود نیاز به دسترسی به دریای سرخ دارد. در واقع، حدود ۵ درصد از واردات اسرائیل از طریق این تنگه وارد می‌شود. در ۱۹۶۷ هم اسرائیل در جنگی ۶ روزه با

انهدام نیروی هوایی مصر، کنترل نوار غزه و صحرای سینا را در دست گرفت. سازمان ملل قطعنامه ۲۴۲ مبنی بر عقب‌نشینی اسرائیل از این مناطق را صادر کرد که بر اساس آن این کشور باید به مرزهای قبل از ژوئن ۱۹۶۷ بازگردد. در این جنگ، مصر متحمل شکست سختی شد. پس از درگذشت جمال عبد الناصر در ۱۹۷۰، انور سادات در ۱۹۷۱ اعلام کرد که در صورتی که اسرائیل به مرزهای ۱۹۶۷ عقب‌نشینی کند و بر اساس قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل متحد رفتار کند حاضر است با اسرائیل وارد معاهده صلح شود، اما اسرائیل حاضر به خروج از صحرای سینا و نوار غزه نشد. در نتیجه آتش جنگ ۱۹۷۳ شعله‌ور شد و با پیروزی مصر و اعراب به پایان رسید. (Gluska, 2007: 106-107)

حضور انور سادات، رئیس‌جمهور مصر، در «Knesset» (پارلمان اسرائیل) در سال ۱۹۷۷ و پس از آن امضای توافق‌نامه «کمپ دیوید» در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ و امضای «پیمان صلح» در ۱۹۷۹ نقطه عطف روابط سیاسی میان دو کشور محسوب می‌شود. اسرائیل با باز پس دادن بخش‌های باقی‌مانده صحرای سینا امتیاز بزرگی را از مصر گرفت. در نتیجه این قرارداد شکاف بزرگی میان اعراب به وجود آمد و اسرائیل توسط مصر، یعنی بزرگ‌ترین و بانفوذترین کشور عربی به رسمیت شناخته شد. این امر تأثیر به‌سزایی در تأمین منافع سیاسی رژیم صهیونیستی داشت. تلاش مصر برای سازش میان دو طرف اسرائیلی و فلسطینی و تشویق اعراب به عادی‌سازی روابط با اسرائیل، امتیازی غیرقابل چشم‌پوشی برای این رژیم محسوب می‌شود. به دنبال این اتفاق سران عرب در بغداد گرد هم آمدند و ضمن تحریم این اقدام مصر، دو گزینه پیش روی این کشور گذاشتند؛ مصر یا باید از توافق‌نامه صلح با اسرائیل صرف‌نظر می‌کرد یا از اتحادیه عرب خارج می‌شد. مصر ضمن اعلام پایبندی به معاهدات با اسرائیل عواقب آن را پذیرفت. پس از مدتی کشورهای عربی مجدداً روابط خود را با مصر از سر گرفتند و سفارت‌خانه‌های خود را در این کشور دوباره فعال کردند. در این دوره مصر ضمن کنار رفتن از رهبری جهان عرب در مناقشات اعراب و اسرائیل و همچنین دوری از بعضی از کشورهای متحد خود در خاورمیانه به آمریکا و اسرائیل نزدیک‌تر شد. (رضوی، ۱۳۸۹: ۳۶۰-۳۶۲)

به موجب قرارداد کمپ دیوید مسئله فلسطین و بیت‌المقدس به آینده موکول شد. با برقراری روابط دیپلماتیک میان دو کشور برای اولین بار در تاریخ معاصر مصر در ۲۶ فوریه ۱۹۸۰ پرچم اسرائیل در قاهره به اهتزاز درآمد. (انوشه، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۲) از اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی روابط دو کشور در ابعاد سیاسی، اقتصادی و امنیتی در سطوح رسمی آن و به‌رغم ادامه سوءتفاهم در سطوح مردمی و غیررسمی گسترش یافت.

پس از کمپ دیوید، مصر سال‌ها به‌عنوان نقش میانجی برای بهبود و برقراری صلح میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل تلاش کرد و در واقع قبل از ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ که قرارداد غزه - اریحا امضا شد هیچ کشور عربی بجز مصر با اسرائیل روابط دیپلماتیک و رسمی

نداشته است. (عبدالمجید، ۱۳۷۹: ۷۴) پس از قرارداد غزه - اریحا تمایلی عمومی از سوی کشورهای عربی خاورمیانه به سوی اسرائیل به وجود آمد. این گرایش اگرچه با انگیزه‌های متفاوتی همراه بود، اما از نظر سران عرب بعد از امضای این قرارداد بین طرفین اصلی منازعه در مسئله فلسطین دیگر زمینه‌ای برای دفاع از حقوق فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل دیده نمی‌شد. (صراف یزدی و باقری‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۸۵)

روند مذاکرات میان اسرائیل و اعراب پس از کنفرانس مادرید سال ۱۹۹۱ پیگیری شد. از دهه نود به بعد مصر به رهبری حسنی مبارک نقش فعال‌تری در مذاکرات بر عهده گرفت. درک و برداشت ذهنی رهبران مصر از جمله سادات و بعد از آن مبارک، آن‌ها را به این نتیجه رساند که برای موازنه تهدید و رسیدن به منافع حداقلی در نظام بین‌الملل باید با اسرائیل به صلح برسند و برای اینکه بتوانند راهبردهای خود را در این ساختار دنبال کنند باید صلح با اسرائیل را قبول کنند. در این دوره با وجود مخالفت اکثریت مردم و همچنین گروه‌های مختلف داخلی در مصر، ارتش و رهبران سیاسی و نظامی مصر معاهده صلح با اسرائیل را امضا کردند. اسرائیل هم توانست با پیدا کردن شریک راهبردی در خاورمیانه تا حدودی از معضلات امنیتی خود بکاهد و ساختار داخلی خود را درست کند. روابط سیاسی میان قاهره تل‌آویو طی دهه‌های اخیر هرگز روند عادی نداشته است و همواره تحت تأثیر سیاست‌های منطقه‌ای اسرائیل و منازعه اعراب و اسرائیل بوده است. به همین دلیل از روابط دو کشور به‌عنوان «صلح سرد» نام برده می‌شود. در این دوره دو طرف ضمن اینکه هنوز هم به هم از دریچه موازنه تهدید نگاه می‌کنند، به فعالیت‌های اقتصادی روی آوردند. (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۱: ۴۹-۵۱)

شروع جدی و علنی تلاش‌ها برای گسترش روابط اقتصادی دوجانبه از نیمه دوم دهه نود میلادی و به‌طور مشخص از سال ۱۹۹۶، یعنی زمان پیشنهاد امریکا به طرفین مصری و اسرائیلی برای در انعقاد قرارداد مناطق صنعتی کیفی (Qualifying Industrial Zones) موسوم به «کوئیز» است. تا قبل از این زمان وجود فضای منفی افکار عمومی مصری علیه اسرائیل و بی‌اعتمادی عمیق طرفین به یکدیگر، با وجود انعقاد قرارداد صلح، باعث شده بود تا روابط اقتصادی‌شان محرمانه و به صورت ابتکارات و معاملات و همکاری‌های مشترک میان برخی تجار و سرمایه‌داران کلان مصری و اسرائیلی و در قالب تعاملات مشترک در بخش خصوصی باشد. پروژه صدور گاز مصر به اسرائیل نیز از جمله مهم‌ترین توافقات دوجانبه اقتصادی میان دو کشور است.

قرارداد کوئیز عبارت است از قراردادهای سه‌جانبه‌ای که میان مصر، اسرائیل و امریکا در سال ۲۰۰۴ میلادی امضا شد و از سال ۲۰۰۵ به اجرا درآمد. بر اساس این قرارداد مقرر شد که محصولات تولیدی در زمینه پوشاک و نساجی در قلمروی خاصی از سرزمین مصر و در صورت برخورداری از ۱۱/۸ درصد از عوامل تولیدی اسرائیل بتوانند بدون پرداخت عوارض

گمرکی و یا با پرداخت مبلغ ناچیزی وارد بازار مصرف آمریکا شوند. قرارداد صدور گاز به اسرائیل نیز در سال ۲۰۰۲ به تصویب هیئت دولت مصر رسید. این قرارداد سری و طبقه‌بندی شده است و حدس زده می‌شود از سال ۲۰۰۵ به اجرا درآمده است. (ذاکری، ۱۳۹۰: ۶۰-۷۰) در فاصله زمانی ۱۹۹۴-۲۰۰۰ اسرائیل حدود ۸۱ میلیون دلار کالا به مصر صادر کرده بود که شامل محصولات شیمیایی، کودهای شیمیایی و بذر بود. دو کشور در زمینه کشاورزی نیز قراردادهایی امضا کردند، اما در دهه ۱۹۹۰ گزارش‌هایی مبنی بر نامرغوب بودن واردات کشاورزی از اسرائیل و مضر بودن آن برای سلامتی انسان و محیط‌زیست منتشر شد و همکاری کشاورزی دوجانبه را تحت الشعاع قرار داد. (Dowek, 2001:299)

غیر از طرح کوئیز، پیشنهادهای متعددی برای همکاری در زمینه‌های مختلف اقتصادی میان مصر و اسرائیل مطرح بوده است، اما به دلیل آنکه افکار عمومی دو کشور مخصوصاً مصر تمایل چندانی به روابط با یکدیگر نشان نمی‌دهند گسترش روابط در سطح گسترده مهیا نیست. به‌عنوان مثال، اسرائیل تمایل زیادی به تأسیس بانک و گسترش همکاری‌های بانکی دارد، اما افکار عمومی مانع موافقت دولت با این امر می‌شوند. روابط دو کشور در زمینه‌های نظامی و اطلاعاتی نیز گسترش یافت. از یک طرف مصر از سمت جنوب، غرب و شمال شرقی با سودان، لیبی و فلسطین هم‌مرز است و نبود موانع مؤثر مثل کوه‌های مرتفع و دره‌های عمیق و برخورداری منطقه از منابع نفت و گاز باعث آسیب‌پذیری این منطقه شده است. از زمانی که مصر سیاست چرخش به سوی غرب را اتخاذ کرد، امکان دست‌یابی با تسلیحات غربی به‌ویژه از سوی آمریکا را به دست آورد. به‌طوری‌که در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی پس از اسرائیل، بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی از آمریکا بود. از طرف دیگر، موضوع تونل‌های حفرشده در مرز مصر و فلسطین برای قاچاق اسلحه و اعزام جاسوسان اسرائیلی به مصر همواره روابط نظامی و اطلاعاتی دوجانبه را با چالش روبه‌رو کرده است. (رضوی، ۱۳۸۹: ۳۶۸-۳۷۰)

در دوره مبارک همکاری‌های دوجانبه روند رو به گسترشی را طی کرد. ویژگی اصلی سیاست خارجی مصر در دوره مبارک پیوند مستحکم آن با منافع ملی در ظاهر است. مبارک سیاست خارجی و دیپلماسی مصر را در امتداد چند مسیر موازی هدایت می‌کرد که اهم آن‌ها عبارت‌اند از: (موسی، ۱۳۸۹: ۸۸)

۱. تلاش‌های مداوم برای گسترش مناسبات با اعراب و دنباله‌روی آن‌ها از مصر؛
۲. پایبندی کامل به صلح و سازش با رژیم صهیونیستی و تعهد همه‌جانبه به روند صلح و قطع‌نامه‌های بین‌المللی؛
۳. افزایش نفوذ در آفریقا و ایفای نقش مداوم برتر و حضور مداوم در صحنه‌های آن.

لازم به ذکر است در این دوره مصر به رابطه صلح‌آمیز با اسرائیل به‌عنوان یک امتیاز نگاه می‌کند که به این کشور در منطقه و حتی در نگاه واشنگتن وزن فراوانی می‌بخشد. اگر صلح با اسرائیل در میان کشورهای عرب منطقه به یک قانون و رویه فراگیر تبدیل شود، ایالات متحده دلایل کمتری برای توجه به قاهره خواهد داشت. مصر دستاوردهای زیادی از نقش میانجی‌گرانه خود به دست می‌آورد و برای تداوم این دستاوردها باید از عدم گسترش صلح میان اعراب و اسرائیل اطمینان حاصل کند. در سال ۱۹۹۵ «اسحاق رابین» (Yitzhak Robin) تصریح می‌کند که از وزارت خارجه مصر بادهای زهرآلود می‌وزد. (Eldar, 2003: 57-65)

روابط دو کشور مصر و آمریکا در هیچ شرایطی به‌عنوان روابط دوطرفه میان دو دولت که باید بر اساس فهم، رشد و حفظ منافع مشترک رفتار کنند، نبود و به دلیل آنکه آمریکا دارای روابط خاص و استراتژیک با اسرائیل است بر مصر نیز واجب شد که نه تنها منافع آمریکا را رعایت کند، بلکه برای بهبود روابط با آمریکا، شرط محوری، یعنی رعایت منافع اسرائیل را نیز بپذیرد. در چنین شرایطی هراندازه که سخن گفتن از بهبود روابط مصر و آمریکا افزایش یابد به معنای افزایش تناقضات داخلی متداوم در کشور مصر است. (مسعود نیا و سعیدی، ۱۳۹۱: ۱۶۹-۱۷۰)

به‌طور خاص در دوره زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ حوزه همکاری‌های راهبردی مصر و اسرائیل افزایش یافت و نقش آمریکا به‌عنوان ضلع سوم این اتحاد راهبردی بیشتر شد. در این دوره، گروه‌های سازنده سیاست داخلی مصر و جامعه مدنی سرکوب‌شده آن به اقدامات و کارشکنی‌های مبارک در جنگ غزه مثل بستن گذرگاه رفح، احداث دیوار فولادی در مرز نوار غزه و جلوگیری از ورود کاروان‌های شکست محاصره غزه به این منطقه، اعتراض می‌کنند، اما حاکمان مصر جلوی افکار عمومی ایستادند و به همکاری‌های خود با اسرائیل و آمریکا بر اساس معاهده صلح ادامه دادند. (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۱: ۵۳-۵۴) با وجود اینکه حسنی مبارک هم از سیاست سازش با اسرائیل که از زمان انور سادات به ودیعه نهاده شده بود پیروی کرد، مخالفت افکار عمومی و احزاب اپوزیسیون به‌خصوص اخوان المسلمین مانع این امر می‌شد. با شروع اعتراضات مردمی در تونس و گسترش دامنه آن به سایر کشورهای عربی از جمله مصر این تقاضاهای سرکوب‌شده فرصتی برای طرح و پیگیری پیدا کردند. پیش از پرداختن به این تحولات اشاره‌ای به جایگاه اخوان در عرصه سیاسی مصر مفید به نظر می‌رسد.

۴. اخوان المسلمین (تاریخچه و اهداف)

اخوان المسلمین در ۱۹۲۸ توسط «حسن البنا» در شهر اسماعیلیه مصر بنیان‌گذاری شد. حسن البنا خود عضو سازمان «جوانان مسلمان» بود که در ۱۹۲۷ در قاهره بنیاد یافت. سازمان

جوانان مسلمان حق دخالت در مسائل سیاسی را نداشت و تنها باید به کارهای اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و امور ورزشی و نمایشی بپردازد، اما اهداف و شیوه کار اخوان با سازمان جوانان یکسان نبود. حسن البنا دنباله‌رو اندیشمندانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده بود، ولی در بسیاری از ابعاد با آن‌ها تفاوت داشت. بارزترین تفاوت بین آن‌ها این است که آن دو نتوانستند پس از خود سازمان یا برنامه مدونی باقی بگذارند تا پیروانشان حرکت آن‌ها را پیگیری کنند. حسن البنا را می‌توان یک مبلغ مذهبی به معنی واقعی کلمه نامید درحالی‌که دیگران مردان مذهبی، فعال و پرشور بودند که عقاید درخشانی داشتند و کتاب‌هایی نیز نوشتند. نکته دیگر اینکه البنا هیچ‌گاه روی مسائل دینی به شیوه الازهر با آن توضیحات و تبیینات نظری کار نکرد. او یک روحانی به شکل متداول و سنتی نبود. (الحسینی، ۱۳۷۷: ۱۷-۵۵)

جمعیت اخوان المسلمین زائیده مقتضیات سیاسی و اجتماعی مصر در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی اول بود که از آن جمله می‌توان به رواج بی‌دینی میان روشنفکران، گسترش تفکر سکولاریسم پس از پیروزی کمال آتاتورک و برانگیخته شدن احساسات سیاسی مصریان در پی انقلاب سال ۱۹۱۹ بر ضد انگلیس و آرزوی همگانی مردم به اصلاح اوضاع داخلی کشور مصر اشاره کرد. (بذرافکن و جاودانی مقدم، ۱۳۹۱: ۳۱۰)

این گروه از همان آغاز شکل‌گیری خود تأسیس دولت اسلامی و پیاده کردن شریعت اسلامی را به‌عنوان هدف اصلی دنبال کرده است. نوع راهبردی هم که برای رسیدن به اهداف خود دنبال می‌کند استراتژی پارلمنتاریستی است. به‌رغم اینکه این گروه غیرقانونی بوده است، اما از روش‌های غیردموکراتیک و خشن استفاده نمی‌کند. این گروه در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی از طریق سندیکاها، اتحادیه‌های دانشجویی و شوراهای محلی عمل می‌کردند. (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۷۴)

موضع اخوان المسلمین در بسیاری از مسائل اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در تعارض با سیاست‌های حکومت است. از نظر اقتصادی، اخوان خواهان پیاده کردن اصولی است که از آن‌ها به «اقتصاد اسلامی» یاد می‌شود. این گروه از لحاظ فرهنگی و اجتماعی نیز بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی موضع‌گیری می‌کند و خواهان برچیده شدن فساد و بی‌بندوباری‌های اجتماعی مثل الکل، قمار، مواد مخدر و سالن‌های رقص است. همچنین اخوان المسلمین در سیاست خارجی خود، مخالف سرسخت پیشبرد سیاست عادی‌سازی روابط با اسرائیل بوده‌اند. (حسینی، ۱۳۸۱: ۱۷۷-۱۷۸) با آغاز اولین جنگ اعراب با نیروهای صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ میلادی، حسن البنا و رهبران اخوان در سراسر جهان عرب به اعزام نیروهای رزمنده و مجاهد به منطقه و بسیج نیروهای مردمی و جمع‌آوری کمک‌های لازم برای آن‌ها پرداختند. تا آغاز دهه ۱۹۸۰ میلادی، اخوان المسلمین نتوانسته بود نقش و موقعیت

درخور توجهی در حکومت داشته باشد، اما با آغاز این دهه و به‌طور مشخص‌تر پس از ترور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ میلادی، این گروه توانست که در پارلمان جایگاه قابل قبولی نسبت به سایر احزاب اپوزیسیون به دست آورد. در انتخابات سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷ میلادی، کاندیداهای اخوان از طریق ائتلاف با احزاب قانونی به مجلس راه یافتند.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی و با به قدرت رسیدن حسنی مبارک، نظام سیاسی مصر در برابر اخوان‌المسلمین سیاست تسامح و مداخلات را در پیش گرفت و پایگاه مردمی اخوان نیز گسترش یافت. از جمله عوامل مؤثر در گسترش نفوذ اخوان می‌توان به این موارد اشاره کرد؛ عمق تاریخی این جمعیت و سابقه طولانی فعالیت آن‌ها در مصر، سلطه این گروه در میان جریان‌ها و احزاب اسلامی، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های سازمانی و قدرت و توانمندی سازمانی آن‌ها علی‌رغم دستگیری و اعدام اعضا و انشعاب در گروه، گستره پایگاه این گروه در بین طبقه متوسط جامعه مصر مثل پزشکان، مهندسان، وکلا و معلمان و ضعف و ناتوانی سایر احزاب و گروه‌های مصری. (خسروشاهی، ۱۳۹۲: ۱۴۳-۱۴۷)

۵. اخوان‌المسلمین در عرصه سیاسی مصر تا ۲۰۱۱

روند شکل‌گیری حرکت اسلامی سازمان‌یافته از مصر به دیگر نقاط جهان اسلام سرایت کرد و ظهور اخوان‌المسلمین آغاز این فرایند بود. اعتدال‌گرایی و گرایش اسلام‌گرایان به سوی جامعه مدنی و مشارکت سیاسی مسالمت‌آمیز و دوری جستن از خشونت و رویارویی مسلحانه نیز برای نخستین بار از سوی اسلام‌گرایان مصری در پیش گرفته شد و به سایر نقاط جهان عرب گسترش یافت. در دهه ۱۹۶۰ اخوان‌المسلمین پس از سال‌های زندانی، سیاست اعتدال در پیش گرفت و با خط‌مشی گروه‌های رادیکال مخالفت کرد. از اوایل دهه ۱۹۸۰ هم اخوان‌المسلمین موفق شد بسیاری از اعضای سابق گروه‌های رادیکال را جذب کند و استراتژی میان‌روی و اعتدال را در صحنه سیاسی اسلام‌گرایی مسلط کند. (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۷۳)

تا آغاز جنگ جهانی دوم، حسن‌البنّا به صورت رهبری مورد تأیید نه‌تنها برای علاقه‌مندان به اصلاح اجتماعی و دینی، بلکه برای سیاستمداران درآمده بود، زیرا همواره با آن‌ها در تماس بود و درباره خطر فساد اخلاقی موجود در جامعه هشدار می‌داد و توجه آنان را به نیاز به معیارهای دینی و اخلاقی جلب می‌کرد. اخوان‌المسلمین بر طبق عقیده خود در پی برپایی و ساختن امت و حکومت اسلامی در درون جامعه مصر بود. با تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، مسئله فلسطین به عمده‌ترین مشکل جهان عرب و به‌طور طبیعی به دل‌مشغولی اساسی اخوان تبدیل شد. این گروه با شرکت در جنگ علیه اسرائیل نقش مهمی در پشتیبانی از فلسطینیان و برانگیختن احساسات مذهبی ایفا کرد. با افزایش محبوبیت اخوان‌المسلمین، حساسیت دولت نسبت به آن‌ها افزایش یافت و آن‌ها از سوی دولت به تلاش برای ترور مقامات مصری متهم

شدند. در نتیجه کلیه فعالیت‌های آن‌ها غیرقانونی و منحل اعلام شد. در ۱۹۵۱ این گروه فعالیت خود را از سر گرفت و با افسران آزاد تماس‌هایی برای براندازی رژیم برقرار کرد. افسران آزاد نیروهای اخوان را آموزش می‌دادند و اخوان بر روی آن‌ها کار فکری و مذهبی می‌کرد. سرانجام افسران آزاد در ۱۹۵۲ قدرت را در دست گرفتند و جمال عبدالناصر ناسیونالیسم ملی را بازتعریف کرد و سوسیالیسم و ناسیونالیسم عرب را در داخل و خارج کشور گسترش داد. (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۲۸)

پس از یک دوره همکاری، از ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۰، مرحله تشنج بین اخوان و حاکمان مصر بود، زیرا جمال عبدالناصر چندان اعتقادی به اجرای شریعت اسلامی و مداخله شریعت در امور دولت نداشت. در نتیجه انباشت اختلاف‌ها، ناصر در ۱۹۵۴ اخوان‌المسلمین را منحل اعلام کرد. در دهه ۱۹۶۰ که ناصر در جدایی سوریه، جنگ یمن و مشکلات اقتصادی گرفتار شد مرحله جدید ظهور اخوان در ۱۹۶۴ فرارسید. شکست مصر در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل باعث بحران مشروعیت در کشور شد و توده مردم چنین برداشت کردند که سوسیالیسم و پان‌عربیسم راه‌حلی برای مشکلات جامعه نیست و تنها راه‌حل اسلام است. اخوان‌المسلمین خلاً ایدئولوژیک بعد از جنگ را فرصتی برای تجدید حیات خود یافت. در دهه ۱۹۷۰، نظریات سید قطب موجب برداشت‌های مختلف و در نتیجه انشعاب در درون اخوان‌المسلمین شد. با به قدرت رسیدن انور سادات و آزاد شدن رهبران اخوان از زندان این گروه مجدداً به بازسازی و احیای خود پرداخت، اما در دوران ریاست جمهوری انور سادات نیز از سوی حکومت به رسمیت و قانونی شناخته نشدند. (محمودیان، ۱۳۹۱: ۱۰۷-۱۰۹)

سادات به‌عنوان رئیس‌جمهور مصر با دو مشکل عمده و فوری مواجه بود: استحکام قدرت خود و رویارویی با اسرائیل در صحرای سینا. سادات از نظر داخلی با بحران مشروعیت مواجه بود، چون نه شخصیت فرهی سلف خود را داشت و نه از پایگاه امنی در ساخت قدرت مصر که زیر سلطه رقبای ناصری او قرار داشت، برخوردار بود. او برای از میان برداشتن عدم توازن، اخوان‌المسلمین را از زندان‌ها آزاد و آن‌ها را تشویق کرد تا در اتحادیه‌های دانشجویی و جاهای دیگر جامعه مصر سنگر بگیرند. سادات با آزاد کردن اخوان، علیه ناصریست‌ها موفق شد از دشمنی و خصومت تاریخی آن‌ها بهره‌برداری کند، اما در اواخر دوره سادات بین او و گروه‌های اسلام‌گرا شکاف فرهنگی وسیعی ایجاد شده بود. اخوان و دیگر گروه‌های اسلام‌گرا موضع خود را در دانشگاه‌ها، ادارات و تا حدی ارتش مستحکم کردند و این مسئله دانشجویان مسیحی و استادان غیرمذهبی را به هراس می‌انداخت. سادات با توجه به برخوردهای میان جامعه اسلامی و مسیحی به دستگیری اسلام‌گرایان اقدام کرد و مدتی بعد توسط اعضای «الجهاد» ترور شد. (موحدی ساوجی، ۱۳۸۴: ۱۴۲)

با به قدرت رسیدن حسنی مبارک در ۱۹۸۱، اخوان المسلمین در انتخابات سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۷ شرکت کرد و به پیروزی‌های چشم‌گیری دست یافت، اما دولت مبارک مانع از مشارکت اسلام‌گرایان معتدل در انتخابات ۱۹۹۰ و ۱۹۹۵ شد. در سال ۱۹۹۵ دولت بیشتر رهبران و فعالان اخوان المسلمین را دستگیر و به زندان محکوم کرد. به‌طورکلی در دهه ۹۰، رژیم مشارکت‌فزاینده و آشکار گروه در حیات مدنی و سیاسی را تهدیدی بزرگ برای مشروعیت روبه‌زوال خود در میان مصریان می‌دید.

دوران ریاست جمهوری حسنی مبارک، دوران بسیار پرفرازونشیبی برای اخوان المسلمین محسوب می‌شود. دهه اول ریاست جمهوری او در واقع دوران طلایی فعالیت اخوان بود. در این دوران اخوان با ورود به پارلمان مصر از طریق ائتلاف با احزاب مختلفی چون وفد، کار و الاحرار به میزان زیادی از مشروعیت سیاسی دست یافت، اما پس از پیروزی قاطع جبهه نجات‌بخش در الجزایر در اوایل دهه ۱۹۹۰ راهبرد حکومت در قبال اخوان المسلمین به تحت فشار قرار دادن و تعقیب و مجازات اعضای آن تبدیل شد. از آن گذشته بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز حکومت بیش‌ازپیش به سرکوب آن‌ها پرداخت، زیرا معتقد بود اندیشه حاکم بر جمعیت اخوان المسلمین متضمن تهدید نظام حاکم و غرب است. از سوی دیگر در برنامه‌های اخوان هنوز اصلاحات سیاسی گسترده مقدمه حقیقی هرگونه اصلاحاتی محسوب می‌شد و این به آن معنا بود که طراحی پروژه‌های اصلاحات دیگر در انحصار حکومت نیست. (مسعودنیا و نجف‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۹) با وجود موفقیت اخوان در کسب کرسی‌های پارلمان در انتخابات ۲۰۰۵ نیز این گروه حق فعالیت قانونی در مصر نداشت. سیاست حسنی مبارک تا زمان سقوطش در ۲۰۱۱ بر اعمال فشار دوره‌ای بر این گروه استوار بود.

لازم به ذکر است مذاکره و سازش با اسرائیل نیز در دوره حسنی مبارک جنبه‌ای فراملی به خود گرفت و شامل میانجی‌گری برای سایر کشورهای عربی و گروه‌های فلسطینی شد. در این میان اخوان المسلمین که کم‌فروغ‌ترین دوران فعالیت سیاسی خود را طی می‌کرد در این معادله هیچ نقشی نداشت. در این دوره مبارک پایه راهبردی غرب و امریکا در منطقه برای نهایی کردن فرایند سازش محسوب می‌شد و هرچه در این نقش پافشاری می‌کرد، فاصله‌اش با مردم و توده‌های مسلمان در مصر و سایر کشورهای عربی افزون می‌گشت. اوج اقدامات مبارک در جریان جنگ ۲۲ روزه و خیانت به حماس با مسدود کردن راه‌های ارتباطی دولت مردمی حماس در غزه با دنیای خارج و تکمیل محاصره مردم غزه که در بدترین شرایط معیشتی و بهداشتی تحت تهاجم صهیونیست‌ها قرار داشتند، هویدا شد. (سلطان‌شاهی، ۱۳۹۱: ۳۴۵) در ادامه ضمن بررسی تحولات مصر پس از گسترش موج تحولات موسوم به بهار عربی و به این کشور سقوط حسنی مبارک نقش اخوان در این تحولات مورد توجه قرار می‌گیرد.

۶. بهار عربی و به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر

مصر تا سال ۱۹۵۲ گرفتار استبداد از نوع سلطنتی بود و پس از آن استبداد به شکل جمهوری از سوی رؤسای جمهوری مثل ناصر، سادات و مبارک اعمال شد. مصر سالیان زیادی به وسیله روسای جمهوری نظامی اداره می‌شد و آن‌ها برای بقای خود در مسند قدرت به انتخابات متوسل می‌شدند، اما مشخصه اصلی حکومت آن‌ها انحصار قدرت بود و در مواقع بحران با توجه به طبیعت نظامی خود همواره راه‌حل‌های نظامی را ترجیح می‌دادند. در دوره انور سادات، گام‌هایی جهت بهبود دموکراسی در مصر برداشته شد، ولی روند دموکراتیزاسیون دوره سادات از موانع بسیاری رنج می‌برد. مبارک هم پس از روی کار آمدن از ۱۹۸۱ گام‌هایی برای آزادسازی سیاسی و فعالیت برخی احزاب برداشت. او فضای سیاسی کشور را نسبت به گذشته بازتر کرد و با تغییر در قانون اساسی شرایط مساعدتری را برای حضور سایر احزاب و گروه‌های سیاسی فراهم آورد. (صراف یزدی و باقری‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۸۸)

اما به دلیل فقدان مشارکت سیاسی و نبود نهادهای ملی سیاست‌گذار و اتخاذ تصمیم‌های سیاسی و اقتصادی به وسیله دولت و شخص رئیس‌جمهور، بدون در نظر گرفتن افکار عمومی در جامعه صورت می‌پذیرفت. نتیجه اینکه سیاست‌های این کشور در زمینه‌های متعددی با خواست واقعی مردم مصر مطابقت نداشت. یکی از مصادیق بارز آن در ارتباط با سیاست خارجی بود. به اعتقاد طیف وسیعی از جناح‌های سیاسی و اقشار جامعه، مواردی چون امضای موافقت‌نامه کمپ دیوید و ثبات در روابط مصر و اسرائیل، عملکرد دولت مصر در جنگ آمریکا و متحدانش علیه عراق هنگام اشغال کویت، سیاست‌های این کشور در رابطه با سومالی و سایر موارد مؤید این مطلب است که رژیم با فقدان مشروعیت مردمی مواجه است. (حسینی، ۱۳۸۱: ۳۰۳) یکی از مهم‌ترین مشکلات مبارک، گسترش روند اسلام‌خواهی در مصر بود. مبارک، سرکوب نیروهای اسلام‌گرا را در صدر برنامه‌های خود داشت، اما مخالفان اسلام‌گرا و حتی سکولار او خواهان تغییر ساختار قدرت در مصر و رفتن مبارک بودند. علی‌رغم موفقیت اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵، فضای انتخابات بعدی در سال ۲۰۱۰ با پیش از آن متفاوت بود. انتخابات در شرایطی برگزار شد که شرایط موجود در مصر بیش از هر زمان مخالفان را علیه دولت و سیاست‌های آن بسیج کرده بود.

اعمال فشار شدید دولت بر مطبوعات و فعالان مخالف باعث شد تا «محمد البرادعی» و چهار حزب برجسته مصری، انتخابات پارلمانی را تحریم کنند، اما اخوان از سیاست تحریم پیروی نکرد و بر مشارکت در انتخابات تأکید کرد. آن‌ها تصور می‌کردند عدم مشارکت در تحریم انتخاباتی با استقبال دولت و حزب حاکم روبرو می‌شود و به پیروزی آن‌ها کمک خواهد کرد، اما این دیدگاه خوش‌بینانه چندان ثمری نداد. دولت بر نامزدهای اخوان فشار شدیدی وارد کرد و از ثبت‌نام بسیاری از نامزدهای اخوان ممانعت به عمل آورد. پیروزی حزب حاکم در

انتخابات، اخوان المسلمین و سایر طرفداران خوش‌بین دموکراسی و جامعه مدنی در مصر را ناامید کرد. در نتیجه اخوان المسلمین دور دوم انتخابات را در سال ۲۰۱۱ تحریم کرد. این رویدادهای انتخاباتی باعث ناخشنودی بسیاری از نیروهای سیاسی مصر شد (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۰۸-۲۰۹) و زمینه ناآرامی‌های ژانویه ۲۰۱۱ را فراهم آورد. پس از اعتراض ۲۵ ژانویه مردم مصر، در ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ حسنی مبارک پس از ۳۰ سال از مقام خود کناره‌گیری کرد. از زمان سرنگونی مبارک شایعات زیادی در مورد اخوان المسلمین مطرح شد که آن‌ها در صورتی که به قدرت برسند یک کشور اسلامی با قوانین سفت و سخت اسلامی را به اجرا خواهند گذاشت. در پاسخ به این شایعات این حزب در همان روزهای نخست سرنگونی مبارک، اقدام به تأسیس حزب سیاسی «عدالت و آزادی» به‌عنوان شاخه سیاسی گروه کرد و تأکید کرد که در مصر آینده برای ترویج دموکراسی و مشارکت در حکومت تلاش خواهند کرد. باید گفت که در دهه ۹۰، جنبش اخوان المسلمین مصر در ارائه رویکرد نوین فکری و سیاسی در مواجهه با برخی پرسش‌ها پیش‌قدم بود. مهم‌ترین این پرسش‌ها عبارت بودند از منشأ حق حاکمیت و سازوکارهای اعمال حاکمیت، کیفیت مشارکت اسلام‌گرایان در قدرت، احکام جزایی اسلام، آزادی مذهبی و مسئله تساهل در برابر اقلیت‌های دینی و مذهبی، حقوق زنان و مسئله برابری زن و مرد، حقوق شهروندی و محدودیت‌های حاکمیت در برابر حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی. در فضای پس از ۱۱ سپتامبر این جنبش هم مجبور بود در برابر چالش‌های فکری جدید پاسخ قانع‌کننده‌ای به جامعه داخلی و بین‌المللی بدهد و هم موضع شایسته‌ای نسبت به رادیکالیسم فکری و رفتاری گروه‌های سلفی داشته باشد. در مارس ۱۹۹۴ اخوان در یادداشت‌هایی شعار سنتی خود «قرآن قانون اساسی ماست» را به شعار «ضرورت شورای ملی یا پارلمان» تغییر داد. اخوان در این بازاندیشی بر حفظ آزادی‌های عمومی و خصوصی، تعیین مسئولیت رهبران سیاسی و رسیدگی آزاد به عملکرد آن‌ها توسط پارلمان و حق مشارکت و انتخاب زنان تأکید کرد. این یادداشت یا بیانیه به منزله تحول در فقه سیاسی اخوان و ناشی از شکل‌گیری جریان جدیدی در اسلام‌گرایان مصر دانسته می‌شود که می‌کوشد اخوان المسلمین را از رویکرد انحصارطلبانه فکری و رهبری به سمت رویکرد تکثرگرا بازگرداند. (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۹۵-۹۶)

اخوان المسلمین همواره جنبشی بویا و دارای دستور کار جامع و اصلاح‌طلبانه بوده که حوزه‌های گوناگون، حتی حوزه‌هایی که رژیم مبارک ممنوع کرده بود را برای گسترش دادن فعالیت‌های سیاسی خود از نظر دور نمی‌داشت. این جنبش از آمیزه‌ای از اندیشه‌های اصلاح‌طلبان سلفی و نوگرایان اسلامی پشتیبانی می‌کند و خود را وارث «اسلام اصلاح‌طلبانه» می‌شمارد. در چند سال گذشته، اخوان در رویارویی با محدودیت‌های سیاسی پدید آمده از سوی رژیم مبارک در استراتژی‌های مبارزه سیاسی و هدف‌های خود در عرصه سیاست‌گذاری

ملی بازنگری کرده است. در دهه گذشته این سازمان خود را پیشاپیش نیروهای مخالف رژیم حسنی مبارک قرار داده و خواستار گشایش فضای سیاسی و کاهش سرکوب‌گری‌های دولت شده است. همچنین به همکاری با دیگر نیروهای سیاسی که دیدگاه‌های ایدئولوژیک متفاوتی داشتند پرداخت و جبهه‌های سیاسی اصلاح‌طلبانه مشترکی پدید آورد. (دلیر پور، ۱۳۹۰: ۱۶۵)

از حدود پنج سال قبل، بخش دموکراسی خواه اخوان‌المسلمین تصمیم گرفتند وارد دولت شوند. آن‌ها فکر می‌کردند اگر بتوانند وارد بدنه نظام سیاسی شوند، شاید تأثیر بیشتری داشته باشند، زیرا در سیستم انتخاباتی مصر رئیس‌جمهور ابتدا در مجلس انتخاب می‌شود و سپس مردم به او رأی می‌دهند؛ بنابراین، نفوذ در مجلس بسیار مهم است. (نورانی، ۱۳۹۱: ۲۰۶-۲۰۷) با وجود همه اختلافات و اشعاباتی که در این حزب صورت گرفته است، مانند حزب الوسط (میان‌رو) و الجهاد (افراطی)، چند جریان اصلی در اخوان امروز قابل‌مشاهده است: محافظه‌کاران که دل‌بستگی چندانی به اصلاحات سیاسی ندارند و رویکردی سازشکارانه دارند؛ گروه دیگری که به‌ضرورت استقرار دموکراسی و مشارکت سیاسی آگاه‌اند و در پی نیل به یک جامعه دموکراتیک هستند. البته با وجود همه اختلاف نظرات، در یک‌چیز مشترک‌اند و آن این است که سکولاریسم را به رسمیت نشناخته و اسلام را به‌عنوان دین و یک نظام کامل سیاسی و اجتماعی باور دارند. برخی معتقدند که در تحولات اخیر، اخوان غافلگیر شد و با سردرگمی و پس از ۳ روز به معترضان پیوست، اما این مطلب را باید به آینده‌نگری و دوراندیشی آنان نسبت داد. سیاستی که همواره مورد توجه رهبران حزب بوده است و همواره نوعی ملاحظه‌کاری سیاسی و سازگاری با شرایط را مدنظر داشته‌اند، زیرا به عقیده آنان هرگونه شکست در سیاست‌ها می‌تواند به نابودی جنبش و آرمان‌های اسلام منجر شود. آن‌ها پس از اینکه موفقیت اعتراض‌ها و بی‌نتیجه بودن مذاکره با دولت مبارک را پیش‌بینی کردند، رسماً به اعتراضات پیوستند. (فائق، ۱۳۹۱: ۱۶۷-۱۶۸)

دو روز پس از سرنگونی مبارک از قدرت، در ۱۳ فوریه، شورای عالی نظامی اعلام کرد تا برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری که در ۶ ماه آینده انتخاب می‌شود بر سر قدرت خواهد ماند، اما دوران حکومت نظامیان هم با اعتراضات مردمی مواجه شد، زیرا به اعتقاد مردم اهداف انقلاب هنوز محقق نشده بود و انقلاب در آستانه انحراف قرار داشت. از جمله خواسته‌های انقلابیون، تعیین جدول زمان‌بندی برای انتقال قدرت از شورای نظامی به یک حکومت غیرنظامی بود. سرانجام انتخابات پارلمانی در ماه‌های نوامبر، دسامبر ۲۰۱۰ و ژانویه ۲۰۱۲ برگزار شد. در این انتخابات، ائتلاف نیروهای اسلام‌گرا شامل حزب عدالت و آزادی به‌عنوان شاخه سیاسی اخوان‌المسلمین مصر به مجلس راه یافت. در اوضاع جدید مصر اسلام‌گرایان، به‌ویژه جماعت اخوان‌المسلمین در مرکز تحولات آینده قرار داشتند. (مرادی، ۱۳۹۱: ۱۸۰) پس از پیروزی در انتخابات پارلمانی مصر، در انتخابات ریاست جمهوری ژوئن

سال ۲۰۱۲ هم «محمد مرسی» نامزد حزب عدالت و آزادی به مقام ریاست جمهوری این کشور دست یافت. تحولات داخلی مصر نقطه عطفی در تحول الگوی رفتاری اخوان المسلمین در این کشور بود. گروهی که تا اندکی پیش از این جزء گروه‌های غیرقانونی به شمار می‌رفت و پس از پیروزی انقلاب به یکی از مهم‌ترین بازیگران سیاسی مصر تبدیل شد. در میان تمام نتایج و تغییرات ناشی از انقلاب در عرصه داخلی و به تبع آن در سیاست خارجی مصر، روابط مصر با اسرائیل و آینده آن بعد از تحولات سال ۲۰۱۱ توجه زیادی را به خود معطوف کرد، زیرا این روابط در طول سه دهه دستخوش انواع تحولات بوده است. پیش از سقوط مبارک، دولت در برابر جامعه مدنی در مصر مستقل بود و در عرصه سیاست داخلی و خارجی به تنهایی تصمیم می‌گرفت. در رابطه با اسرائیل نیز افکار عمومی و گروه‌های سیاسی مصر نمی‌توانستند اظهار نظر کنند و عواملی مثل برداشت‌های ذهنی رهبران، ساختار قدرت بین‌المللی و مسئله امنیت عوامل اصلی برای تصمیم‌گیری در رابطه با اسرائیل بودند. بهار عربی در مصر عنصر سیاست داخلی و نقش افکار عمومی را به تصمیم‌گیری سیاست خارجی مصر افزود. به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری نیز بر حساسیت روابط دو کشور اضافه کرد، زیرا اخوان المسلمین مهم‌ترین گروهی است که به رابطه با اسرائیل از منظر هویتی، ایدئولوژیک و عقیدتی می‌نگرد. توضیح داده شد که بر اساس دیدگاه سازه‌نگاری، تعریف بازیگران از هویت خودشان بر تعریف آن‌ها از سیاست خارجی و محیط بین‌المللی تأثیر مستقیم دارد.

انقلاب مصر به‌طور بالقوه به دو دلیل تأثیر بیشتری بر سیاست بین‌الملل به جای گذاشت. نخست به دلیل نقش مهم مصر به‌عنوان یک متحد منطقه‌ای مهم برای امریکا و دوم به دلیل روابط مصر و اسرائیل و مسئله کشمکش اعراب و اسرائیل. اخوان المسلمین به‌عنوان یک سازمان اسلامی، موضع ضداسرائیلی خود را نمایان ساخته، اسرائیل را یک نیروی اشغالگر می‌داند. همچنین بر حمایت خود از حماس و فلسطین تأکید کرده است. (احمدی و بیدالله‌خانی، ۱۳۹۱: ۵۵-۵۷) بنابراین، یکی از دغدغه‌های اصلی اسرائیل پس از بهار عربی روابط دوجانبه‌اش با مصر است و به قدرت رسیدن اخوان المسلمین و حاکم شدن گرایش‌های آنان بر دستگاه سیاست خارجی مصر تهدیدی برای این کشور محسوب می‌شود. در ادامه پژوهش، روند روابط مصر و اسرائیل پس از ۲۰۱۱ بررسی می‌شود.

۷. مصر و اسرائیل پس از به قدرت رسیدن اخوان المسلمین

هنگامی که تظاهرات مردمی در مصر شروع و روزه‌روز بر شدت آن افزوده می‌شد، اسرائیل دچار وحشت و سراسیمگی شد. وضعیت مهم‌ترین هم‌پیمان منطقه‌ای اسرائیل نگران‌کننده بود. اسرائیل برخلاف بقیه کشورهای جهان یک‌تنه به حمایت و دفاع از مبارک و رژیم او ادامه داد

این در حالی بود که روزبه‌روز بر شدت و گسترش تظاهرات افزوده می‌شد. موضع اسرائیل در قبال انقلاب مصر در بیشتر مواقع به مبالغه و عدم توازن متمایل بود، زیرا انقلاب مصر به سبب موفقیت در براندازی هم‌پیمان اسرائیل، یعنی مبارک، این ترس را به همراه داشت که رژیم جدید ماهیت روابط مصر و اسرائیل را تغییر دهد و این ترس با اظهارات و بیانات اغراق‌آمیز مسئولان و تحلیل‌گران سیاسی درباره لغو قرارداد صلح، خروج نیروهای چندملیتی، بستن کانال سوئز و خلیج عرب برای کشتی‌های اسرائیلی و نگرانی ناشی از توقف چند هفته‌ای صدور گاز مصر به اسرائیل به دلیل انفجار لوله گاز در صحرای سینا نیز همراه شد. (محراب، ۱۳۹۰: ۲۹۷-۳۰۴)

مهم‌ترین عوامل نگرانی‌های اسرائیل از اوضاع منطقه بعد از بیداری اسلامی عبارت‌اند از: (بصیری و بلیانی، ۱۳۹۰: ۱۱۳)

۱. سقوط مبارک به‌عنوان متحد استراتژیک اسرائیل؛
 ۲. کاهش جایگاه امریکا در خاورمیانه به علت سیاست‌های این کشور در زمان حکومت‌هایی که در آن‌ها انقلاب صورت گرفته است؛
 ۳. پیامدهای سازش میان تشکیلات خودگردان و حماس در فلسطین به دنبال خیزش‌های اخیر؛
 ۴. به خطر افتادن سازش اسرائیل با مصر؛
 ۵. انحراف افکار عمومی جهان از خطر هسته‌ای، به‌این‌ترتیب که ایران از وضعیت کنونی برای افزایش قدرت خود استفاده کند؛
 ۶. اردوگاه مقاومت می‌تواند در میان رژیم‌های اعتدال‌گرای عربی برای خود حامیان جدیدی جلب کند؛
 ۷. از بین رفتن امنیت در شبه‌جزیره سینا؛
 ۸. انزوای جهانی اسرائیل و بحران در روابط آن با اروپا و امریکا.
- سردمداران اسرائیل معتقدند که بهار عربی به ایجاد ناامنی و هرج‌ومرج در منطقه خواهد داشت و چالش‌های امنیتی زیادی فراروی اسرائیل ایجاد خواهد کرد.
- عواملی که فرایند حرکت و جنبش اسلامی را در جامعه مصر به نتیجه رساند عبارت‌اند از: افزایش فزاینده فقر، نابسامانی وضع اجتماعی — اقتصادی آحاد مردم، تحقیرهای مکرر مردم توسط حاکمیت از شکست در جنگ ۱۹۶۷ گرفته تا قرارداد کمپ دیوید، فساد روزافزون اولیگارش‌های حاکم، نابرابری اجتماعی، وضعیت ناگوار معیشتی ۹۰ درصد مردم جامعه مصر، عدم توجه دولت مردان مصری به خواسته‌های دینی — مذهبی عامه مردم از جمله اجرای شریعت اسلامی آن‌گونه که شایسته و بایسته جامعه دینی است، به سخره گرفتن باورهای سیاسی و دینی مردم (تتفر از اسرائیل و سلطه روزافزون امریکا بر منطقه) و اصرار شدید حاکمیت در حمایت از ظلم اسرائیل در حق مردم فلسطین به‌ویژه مردم غزه. این عوامل باعث انباشت

نارضایتی گسترده مردم مصر در کلیت اقشار آن در طول این چند دهه شده بود (محمودیان، ۱۳۹۱: ۱۱۰) و با بهره‌گیری از روزنه‌های امید ناشی از بهار عربی زمینه ظهور و بروز پیدا کرد. در این میان اخوان المسلمین با تجربه مبارزاتی و سیاسی طولانی خود، تشکیلات منسجم و نفوذ گسترده‌ای که در لایه‌های مختلف جامعه مذهبی مصر داشت توانست نقش مؤثری در تحولات ۲۰۱۱ مصر ایفا کند.

از طرف دیگر، اسرائیل از زمان به رسمیت شناخته شدنش توسط مصر صمیمی‌ترین رابطه را در بین کشورهای همسایه خود با مصر داشته است و تحولات داخلی مصر و سقوط متحد دیرینه‌اش در منطقه نگرانی‌های عمده‌ای برای این کشور به وجود آورد. تحولاتی که به‌طور کلی خاورمیانه و به‌طور خاص مصر دستخوش آن شده است از دیدگاه اسرائیل از اهمیت استراتژیک زیادی برخوردار است. تفکر اسرائیلی‌ها در مورد امنیت ملی با این فرض آغاز می‌شود که اسرائیل درگیر نبرد برای بقاست. آن‌ها خود را با دو مسئله درگیر می‌دانند: ۱. مقابله با تهدید نظامی کشورهای عرب همسایه؛ ۲. تلاش برای شناساندن خود به‌عنوان یک دولت مشروع حاکم. (قهرمان‌پور بناب، ۱۳۸۲: ۱۰۸) از همین رو قرارداد صلح با مصر که نقش استراتژیک مهمی برای اسرائیل دارد و تکیه‌گاه بخش عمده مفروضات امنیتی اسرائیل طی سه دهه اخیر است. هرگونه تغییری در نظام مصر به‌ویژه امکان اوج‌گیری قدرت اخوان المسلمین، اصول امنیت اسرائیل را با تغییر همراه می‌کند. به همین جهت اسرائیل وضعیت مصر را از نزدیک دنبال کرده و می‌کند. تحولات مصر به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور عرب در منطقه خاورمیانه، اولین امضاکننده قرارداد صلح با رژیم صهیونیستی، کشوری دارای نقش کلیدی و الهام‌بخش در جهان عرب، تأثیر و نفوذ احزاب اسلام‌گرای مصر در کشورهای سوریه و اردن و از همه مهم‌تر حدود ۶۰ کیلومتر مرز مشترک میان دو کشور بر امنیت این رژیم تأثیر مستقیمی خواهد داشت. (دهقانی فیروزآبادی و فرازی، ۱۳۹۱: ۲۹۸)

مصر از سایر کشورها برای اسرائیل مهم‌تر است. این اهمیت را می‌توان در سخنان رئیس سابق ستاد ارتش اسرائیل در مراسم تودیع خود دید که اظهار داشت قبل از حوادث مصر و سقوط مبارک، دکترین نظامی ارتش اسرائیل بر اساس تهدید از شمال طراحی شده بود و تنها تهدیدی که تصور می‌شد از مرزهای شمالی، یعنی لبنان بود. پس از رفتن مبارک مرزهای جنوبی اسرائیل صرف‌نظر از اینکه چه دولتی ممکن است روی کار آید به مرز تهدید تبدیل شده است؛ بنابراین، باید در دکترین نظامی اسرائیل تجدیدنظر و نیروهای خود را تقسیم کنیم. اسرائیلی‌ها اعتراف کرده‌اند که روابطشان با مصر درخصوص همکاری‌های امنیتی بسیار فراتر از کمپ دیوید بوده است. دولت بعدی مصر هر دولتی باشد با اسرائیل حداکثر در چهارچوب کمپ دیوید رابطه خواهد داشت نه فراتر از آن؛ بنابراین، یک همکاری بسیار مؤثر اطلاعاتی و امنیتی را از دست داده‌اند. (اسداللهی، ۱۳۹۱: ۱۶) پس از سقوط مبارک تا زمان برگزاری انتخابات

مجلس و ریاست جمهوری و برای مدیریت اوضاع، شورای عالی نیروی نظامی (The Supreme Council of Armed Force)(SCAF) که توسط سرهنگ «حسین طنطاوی» و نخست‌وزیر «حسام شرف» رهبری می‌شد به‌عنوان حکومت انتقالی جایگزین مبارک شد و پس از مدت کوتاهی اعلام کردند که به تمام قراردادهای همکاری از جمله معاهده صلح با اسرائیل پایبند هستند. با وجود افزایش احساسات ضداسرائیلی در دوران پس از مبارک دولت انتقالی در موقعیت پیچیده‌ای گرفتار شده بود. از طرفی موقعیت کنونی مصر با روابط دوجانبه با اسرائیل در تضاد قرار داشت و از طرفی هم نمی‌شد از منافع استراتژیکی این معاهده صرف‌نظر کرد. شکی نیست که دیدگاه‌های مصر در مورد اسرائیل در این زمان در پایین‌ترین سطح خود در ۳۰ سال گذشته قرار داشت، اما منافع حاصل از کاهش احتمال جنگ با اسرائیل و اجتناب از احتمال کاهش کمک‌های نظامی و مالی غرب خصوصاً آمریکا مانع نادیده گرفتن این معاهده می‌شد. (Sharnof, 2011: 1-4) در واقع شرایط جدید مصر، تصمیم‌گیرندگان این کشور را در وضعیتی متضاد قرار داده بود. این مسئله در مورد اخوان‌المسلمین هم پس از به قدرت رسیدنشان وجود داشت.

از سال ۲۰۱۲ به بعد چهار محور و موضوع اساسی و استراتژیک جزء اولویت‌های سیاست خارجی مصر در زمان اخوان‌المسلمین بود: (محمودیان، ۱۳۹۱: ۱۱۴)

۱. بازیابی نقش و اقتدار مصر در الهام‌بخشی به جهان عرب و تلاش در راستای برقراری دوباره توازن در روابط خارجی خود، یعنی مصر نقش از دست‌رفته منطقه‌ای خود را بار دیگر به دست آورد و مستقل از قدرت‌های خارجی عمل کند و خود را از رخوت و رکود گذشته رها سازد؛
۲. چگونگی برخورد با قرارداد کمپ دیوید و آینده روابط با اسرائیل در سایه حمایت از حقوق مشروع مردم فلسطین؛
۳. چگونگی مناسبات با آمریکا؛
۴. چگونگی مناسبات با جمهوری اسلامی ایران.

در مورد دو گزینه اخیر مختصر باید گفت که تحولات جهان عرب به‌طور کلی و مصر به‌طور خاص، توجه آمریکا را از تمرکز بر مسائل حساس برای اسرائیل از جمله برنامه هسته‌ای ایران کاهش داده است. آینده روابط مصر و ایران هم از جمله مسائل مهم برای اسرائیل است، زیرا ایران و مصر پس از قرارداد کمپ دیوید فاقد روابط دیپلماتیک رسمی با یکدیگر هستند. هرگونه تجدیدنظر و تغییر احتمالی در این موارد، موازنه قوا در منطقه و آینده اسرائیل را با تغییرات عمده مواجه می‌کند که می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی قرار گیرد.

به‌طور کلی در پژوهش‌های مربوط به مصر پس از تحولات ۲۰۱۱ و به قدرت رسیدن اخوان‌المسلمین سه احتمال در خصوص رابطه این کشور با اسرائیل مطرح شده است: (فائق،

۱. ادامه یافتن روابط حسنه مثل دوره مبارک؛

۲. قطع کامل و بحرانی شدن روابط مصر و اسرائیل؛

۳. ادامه روابط، اما در حالت سرد و شکننده.

احتمال اول بیشتر از آنکه در مصر طرفدار داشته باشد در خارج از مصر طرفدار دارد. ایالات متحده و اسرائیل مهم‌ترین طرفداران آن هستند، اما اظهارات و موضع‌گیری‌های اخوان قبل و بعد از به قدرت رسیدن و ارزش‌ها و هنجارهای مورد توجه این گروه احتمال اول را به شدت ضعیف می‌کند. ضمن اینکه دگرگونی و تغییرات پس از تحولات انقلابی و تغییرات داخلی در مصر حتماً بر سیاست خارجی این کشور تأثیر خواهد داشت و توجه به افکار عمومی مصر و بی‌اعتمادی و بی‌میلی درازمدت نسبت به رابطه با اسرائیل احتمال ادامه روابط مانند دوره مبارک را منتفی می‌سازد. از طرفی وقایعی که در روابط دو کشور اتفاق افتاد حتی با وجود اظهارنظرهای رسمی مقامات مصری در مورد حفظ و پایبندی به صلح بر تیرگی روابط دو کشور دلالت داشت. قطع موقتی فروش گاز مصر به اسرائیل، خروج سفیر اسرائیل از مصر و مخالفت‌ها و اعتراضات مردمی به روابط مصر و اسرائیل احتمال دوم را تقویت می‌کند، اما آنچه در واقع اتفاق افتاد نشان‌دهنده تقویت احتمال سوم در روابط مصر و اسرائیل است.

قبل از انتخابات ریاست جمهوری، روابط مصر و اسرائیل در حال بدتر شدن بود. پس از سقوط مبارک، قاهره تمایلی به گسترش یا بهبود روابط با اسرائیل و بازگشایی سفارت این کشور که در پی اعتراضات سال ۲۰۱۱ تعطیل شده بود نداشت، زیرا با خطر خشونت دسته‌جمعی و تحریک احساسات عمومی در مصر روبه‌رو بود. روزنامه‌نگاران و خبرنگاران اسرائیلی هم نمی‌توانستند از نزدیک شاهد تحولات داخلی مصر باشند. از طرفی روابط نظامی دوجانبه به شکل همکاری در مناطق صحرای سینا و نوار غزه در زمان مرسی گسترش یافت و پس از او نیز ادامه پیدا کرد. (Alpher, 2013: 3-5) همچنین هیچ مقام اسرائیلی به‌طور رسمی به قاهره دعوت نشد. بعلاوه مصر مانند گذشته در روند صلح بین اعراب و اسرائیل نقش محوری ایفا نمی‌کرد. روابط مصر و اسرائیل همیشه پیچیده بوده است و ماهیت پارادوکسیکال این روابط در دوره پس از مبارک به‌وضوح دیده می‌شود. دو کشور همکاری امنیتی فزاینده‌ای با یکدیگر داشته‌اند، اما روابط دیپلماتیک و ارتباط عمومی آن‌ها بر اساس شرایط جدید بازتعریف و محدود شده است. اعتراضات عمومی سال ۲۰۱۱ مصر توجه رهبران این کشور را به اهمیت افکار عمومی و پاسخگو بودن به شهروندان جلب کرده است. حاکمان به اهمیت حمایت عمومی در حفظ و بقای قدرتشان پی برده‌اند. (Magid, 2014: 11)

در چهارچوب سازه‌انگاری و در شرایط جدید منطقه‌ای و بین‌المللی باید بین اخوان المسلمین به‌عنوان جنبش و اپوزیسیون در زمان حکومت مبارک و اخوان المسلمین در مسند ریاست جمهوری و اکثریت مجلس تفاوت قائل شد. جنبش به‌عنوان نیروی مخالف، الزامات خاص

خود را دارد و دولت به مفهوم مدرن آن دارای تعهدات ویژه‌ای است. اخوان در قالب حزب عدالت و آزادی هم باید به خواست طرفداران خود در پیگیری حمایت کامل از حقوق مردم فلسطین پاسخ درخور بدهد و هم باید در قالب حکومت باید به تعهدات بین‌المللی خود از جمله کمپ دیوید و پیمان صلح با اسرائیل پایبند باشد. در بررسی جهت‌گیری اخوان‌المسلمین پس از به قدرت رسیدن به نظر می‌رسید که با توجه به رویکرد و ارزش‌های خود که به هویت و منافعتش شکل می‌دهند، مواضع و سیاست‌های گذشته خود در برابر اسرائیل را به‌خصوص در مسئله فلسطین ادامه دهد و بر ایستادگی در مقابل اسرائیل و دفاع از مردم فلسطین به‌طور جدی تأکید کند. بر این اساس اخوان‌المسلمین همواره مخالف رویکرد رژیم‌های عربی برای سازش و همکاری با اسرائیل بوده‌اند و حمایت از مردم فلسطین در برابر اشغالگری را ضروری و دفاع از آن را مشروع و از منظر دینی واجب می‌دانند. در واقع، اخوان‌المسلمین با نوعی تضاد روبه‌رو بوده است. به نظر می‌رسد پس از کسب قدرت و روبه‌رو شدن با واقعیت، اخوان‌المسلمین بنا بر شرایط جدید تا حدود زیادی در ارزش‌ها و انگاره‌های هویت‌ساز خود تجدیدنظر کرده، در نتیجه هویت و منافع جدیدی برای خود تعریف و در راستای آن به فعالیت پرداختند.

در راستای همین پارادوکس دائمی در روابط دوجانبه با اسرائیل بود که «خالد الزعفرانی» یکی از اعضای بارز و مهم اخوان‌المسلمین تصریح کرده است که حزب عدالت و آزادی دقیقاً همان برنامه‌های حزب عدالت و توسعه ترکیه را دنبال خواهد کرد و با الهام از رویکردهای این حزب سیاست‌های خود را پیش می‌برد. (جوان‌پور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۹۷) در مصر پس از ۲۰۱۱ اوضاع نابسامان اقتصادی، فقدان نظام سیاسی مردم‌سالار و نفوذ گسترده ارتش در اداره امور کشور باعث بروز نارضایتی شده بود و اخوان با بهره‌گیری از تجارب کشورهای اسلامی پیشرو سعی در رفع مشکلات مذکور داشت، اما باید توجه داشت که در چهارچوب این قرائت جدید از اسلام‌خواهی، دولت ترکیه از یک‌سو در سیاست داخلی اقدام به اتخاذ سیاست‌های سکولاریستی و دموکراتیک در جامعه‌ای مسلمان کرد و از سوی دیگر سیاست خارجی خود را بر مبنای «عمل‌گرایی ایدئولوژیک» به معنای پیگیری منافع ملی و استفاده از رویکردهای ایدئولوژیک سازمان‌دهی کرد. ترکیه نشان داد که می‌توان دولتی دموکراتیک بود و در عین حال دارای ارتباطات عمیق با امریکا و گرایش‌های ضداسرائیلی توأمان بود، اما استفاده از این تجربه برای مصر با مشکلات و موانعی روبه‌رو است و اخوان می‌باید برای رفع آن‌ها در الگوی خود تغییرات اساسی ایجاد کند. با توجه به آموزه‌های دینی و تمایلات اسلام‌خواهانه در میان مردم مصر نسبت به جامعه ترکیه، سیاست داخلی اخوان رنگ و بوی مذهبی بیشتری داشت، اما در فضای خارجی از مشابهت‌های بیشتری با رویکرد ترکیه برخوردار بود. (مرادی، ۱۳۹۱: ۱۸۴-۱۸۶) حتی با وجود قطع روابط دیپلماتیک میان دو کشور، در ۱۹ جولای سال ۲۰۱۳ سفیر جدید مصر در اسرائیل از سوی محمد مرسی به رئیس دولت اسرائیل معرفی شد. این اقدام

مرسی و محتوای نامه‌ای که برای معرفی سفیر جدید به اسرائیل نوشته شده بود واکنش‌ها و انتقاداتی را به دنبال داشت.

آنچه قابل توجه به نظر می‌رسد اینکه در عملکرد یک‌ساله دولت جدید مصر، چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی نوعی ابهام و تردید دیده می‌شود. در نتیجه همین تردید و ابهام، محمد مرسی یک سال پس از انتخاب به‌عنوان ریاست جمهوری مصر با شورش‌های متعدد مدنی مواجه بود که در نهایت در ۳ ژوئن ۲۰۱۳ توسط یک کودتای نظامی از قدرت برکنار شد. جمعیت اخوان المسلمین با آنکه سازمان‌یافته‌ترین جامعه سیاسی و فکری اهل سنت در جهان عرب است، اما نزدیک به ۸۰ سال در حاشیه سیاست باقی مانده بود. رهبران آن بازداشت‌شده، حبس‌های طولانی‌مدت را تحمل کردند و یا تبعید شدند. با این حال این گروه هیچ‌گاه تجربه حکومتی و در اختیار داشتن قدرت سیاسی نه در مصر و نه در هیچ نهادی را نداشتند. همین کم‌تجربگی باعث شد تا اخوان در حیات سیاسی مصر پس از مبارک مرتکب اشتباهاتی شوند. سقوط دولت محمد مرسی در سالگرد به قدرت رسیدن حزب اخوان المسلمین را می‌توان حاصل سیاست اشتباه دولت مرسی در تثبیت شتاب‌زده و سریع جایگاه این حزب در نهادهای قدرت و ساختار سیاسی مصر دانست که زمینه لازم را برای اتحاد نیروهای مخالف و در نتیجه سقوط دولت فراهم آورد. مصر کشوری است با گرایش‌های متفاوت سیاسی، قومی و مذهبی؛ از جمله وجود لیبرال‌ها، اسلام‌گراها، سکولارها، چپ‌گرایان، ملی‌گرایان، سلفی‌ها، مسیحیان و غیره. تداوم هر حکومتی در این کشور نیازمند رسیدن به نوعی تعادل در تقسیم قدرت نهادها و گرایش‌های سیاسی در صحنه حکومت مصر است. حکومت مرسی در روند انتقال سیاسی دو راه پیش رو داشت؛ اول، اتخاذ سیاست‌هایی که در درجه اول منجر به ایجاد تعادل و اعتمادسازی در بین نیروهای سیاسی شود و در یک روند تدریجی جایگاه اخوان در ساختار قدرت مصر تثبیت شود. دوم، انتخاب رویکردهایی که اولویت را به تثبیت قدرت حزب و جریان اخوان می‌داد که بعد از سال‌ها فرصت یافته بود که فراتر از یک جریان سیاسی در روند دولت‌داری وارد شود و تجربیات خود را عملیاتی کند. دولت مرسی راه دوم را انتخاب کرد و رویکرد سیاست‌های حزبی و سخت‌گیرانه برای انحصار قدرت و حذف مخالفان در سطح سیاست داخلی مصر را در پیش گرفت.

اخوانی‌ها در نوشتن قانون اساسی جدید مصر به نوعی خواسته‌های سایر گروه‌ها را به حاشیه راندند و نتیجه آن اقبال کم به تصویب قانون اساسی بود. اشتباه استراتژیک مرسی این بود که نتوانست به اجماع‌سازی پیرامون قانون اساسی و سیاست‌گذاری بپردازد و با دستیابی به اجماع فکری و فلسفی در مدیریت جامعه از گسترده شدن اختلاف و شکاف‌های درونی جامعه مصر جلوگیری کند. برخی از خواسته‌های جوانان هم که از نیروهای اصلی انقلاب بودند مثل بهبود وضعیت اقتصادی و حقوق زنان، نادیده گرفته شد. در همین راستا و برای تثبیت قدرت

اخوان المسلمین، حکومت مرسی که به خوبی می‌دانست رضایت طبقه متوسط مستلزم بهبود وضعیت اقتصادی کشور است برای دریافت کمک‌های اقتصادی دست به مداخلات در صحنه سیاست خارجی زد و حتی روابط با اسرائیل هم مانند سابق ادامه یافت؛ بنابراین، مرسی سیاست سنتی و منفعلانه دوران مبارک را دنبال کرد. توجه اصلی مرسی همواره به مسائل سیاست خارجی بود و این امر منجر به غفلت نسبی او از بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی داخلی شد. مرسی به‌رغم حمایت از حماس، هیچ‌گاه اجازه بازگشایی کامل مرز غزه را نداد و حتی در مورد بحران سوریه موضعی هماهنگ با کشورهای غربی اتخاذ کرد.

حاصل تلاش‌ها و اقدامات اخوان المسلمین و رئیس‌جمهور منسوب به آن‌ها در سیاست داخلی و خارجی مصر چنین بود که پس از گذشت یک سال از دوره ریاست جمهوری مرسی، مردم مصر که دولت را در تحقق خواسته‌ها و اهداف خود را ناموفق و ناکام دیدند در اعتراض به اقدامات دولت خواهان برکناری چند تن از وزرای کابینه و بهبود اوضاع شدند. عدم شناخت کافی از عرصه سیاسی مصر و دوقطبی شدن جامعه به اسلام‌گرایان و غیراسلام‌گرایان، گسترش روزافزون فقر اقتصادی و عجز دولت مرسی از پاسخگویی به این مشکلات فرصت تاریخی دیگری برای بازگشت نظامیان به عرصه قدرت سیاسی فراهم کرد. برخی از تحلیل‌گران معتقدند انتخاب محمد مرسی برای تصدی پست ریاست جمهوری اشتباه بود، زیرا او حائز شرایط لازم و ضروری برای احراز این سمت نبود. او با دیدگاه‌ها و مواضع یک حزب و عضوی از اخوان المسلمین به اداره امور کشور پرداخت و افرادی را پیرامون خود به مناصب دولتی گمارد که مهارت و تجربه‌ای در این زمینه نداشتند. علی‌رغم وعده دولت مبنی بر بهبود شرایط و رسیدگی به خواسته‌های مردم، در اوایل ژوئن ۲۰۱۳ و درحالی‌که تنها یک سال از عمر دولت می‌گذشت، محمد مرسی در جریان کودتای وزیر دفاع کابینه خود، «عبدالفتاح السیسی»، از قدرت برکنار شد و دور تازه‌ای از تحولات سیاست داخلی و خارجی در مصر آغاز شد. این در حالی است که مرسی خود با برکناری «حسین طنطاوی»، السیسی را به فرماندهی ارتش برگزیده بود. ارتش با گسترده شدن اعتراضات مردمی کم‌کم از دولت فاصله گرفت. همزمان با برکناری محمد مرسی، اخوان المسلمین هم با محدودیت‌های بسیاری روبه‌رو شد. پس از کودتا، محمد مرسی و بسیاری از رهبران ارشد اخوان المسلمین دستگیر و زندانی شدند و پس از برگزاری چندین جلسه دادگاه سرانجام به اعدام محکم شدند. صدور چنین حکمی، جدیت حکومت مصر در سرکوب اخوان المسلمین و همچنین بالا بودن هزینه فعالیت سیاسی ذیل نام اخوان را نشان می‌دهد. نتیجه آنکه بار دیگر نظامیان به عرصه سیاسی مصر بازگشته و با رودررو قرار گرفتن اخوان المسلمین و مخالفان داخلی‌شان، آینده سیاسی اخوان المسلمین در هاله‌ای از ابهام قرار گرفته است. بررسی دلایل کودتا علیه اولین دولت پس از تحولات ۲۰۱۱

به‌طور خاص و چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی این دولت و همچنین آینده روابط مصر و اسرائیل پس از روی کار آمدن مجدد نظامیان، می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ در مصر و گسترش موج اعتراضات سیاسی و اجتماعی موسوم به بهار عربی از تونس به این کشور سرآغاز تحولات عمده‌ای بود که سیاست داخلی و خارجی مصر را در آستانه چالش‌ها و تحولات گسترده‌ای قرار داد. اعتراضات مردمی به دوران حکومت طولانی حسنی مبارک پایان داد و پس از دوران چندماهه دولت موقت با برگزاری انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری، اخوان المسلمین به‌عنوان باسابقه‌ترین و گروه سیاسی اسلام‌گرا در مصر و کشورهای عربی و باتجربه‌ترین گروه منتقد سیاست‌های داخلی و خارجی حکومت مصر قدرت را در دست گرفت. یکی از مسائل مهم در سیاست خارجی مصر، رابطه پرفرازونشیب دوجانبه این کشور با اسرائیل است که انتظار می‌رفت به دنبال تحولات داخلی مصر این رابطه نیز دستخوش تغییراتی شود. دو کشور در زمان مبارک همکاری‌های اقتصادی، امنیتی و اطلاعاتی گسترده‌ای با یکدیگر داشتند. در مقابل، مصر نیز از کمک‌های نظامی و تسلیحاتی و امتیازات اقتصادی ویژه‌ای برخوردار بود و ایالات متحده به‌عنوان حامی اسرائیل نگاه ویژه‌ای به این کشور داشت. آنچه بر اهمیت حساسیت این روابط می‌افزود، بی‌اعتمادی افکار عمومی مصر به رابطه با اسرائیل بود که در دوره حسنی مبارک و با گسترش روابط با اسرائیل بر شدت آن افزوده شده بود. مردم و گروه‌های سیاسی در جریان اعتراضات و در راستای متهم کردن مبارک و اقداماتش در اتحاد و نزدیکی به اسرائیل و آینده فلسطین به اخوان المسلمین پیوستند. در آغاز پژوهش توضیح داده شد که سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و باورهای خود که برآمده از تلقی‌های هویتی آن‌هاست، دست به کنش متقابل می‌زنند و طبق آن واقعیت را می‌سازند و خود نیز ساخته می‌شوند؛ بنابراین، در فهم سیاست خارجی اخوان پس از کسب قدرت در سال ۲۰۱۱ باید به نقش اسلام و آموزه‌های دینی در کنار تجربه تاریخی مصر از رابطه با اسرائیل و منافع حاصل از آن به‌عنوان هنجارها و قواعد رفتاری در تکوین هویت آن‌ها توجه کرد.

با توجه به چهارچوب نظری سازه‌نگاری، گروه اخوان المسلمین در دوره مبارزاتی خود همواره به دلیل دیدگاه‌ها و آموزه‌های اسلامی به‌عنوان حامی فلسطینیان و دشمن اسرائیل شناخته می‌شد و آموزه‌های دینی نقش به‌سزایی در درک آن‌ها از هویت و منافعشان داشته و بر مبنای همین هویت منافع خود و جامعه مصر را تعریف کرده، اقدام به کنش می‌کردند، اما پس از کسب قدرت در سال ۲۰۱۱ و قرار گرفتن در موضعی متفاوت با گذشته و الزامات جدید، هویت و منافع و کنش گروه با تغییراتی همراه بود. از این زمان به بعد می‌توان بین گروه اخوان المسلمین

و حزب عدالت و آزادی به‌عنوان بازوی سیاسی اخوان تمایز قائل شد. همین تمایز باعث کنش‌های متفاوت با کنش‌های گذشته می‌شود؛ بنابراین، در پاسخ به پرسش‌های پژوهش و سنجش فرضیه‌های مطرح‌شده باید گفت، از آغاز تحولات داخلی مصر روابط این کشور با اسرائیل تحت‌الشعاع این تحولات قرار گرفت. سفارت اسرائیل در قاهره تعطیل شد و برای مدتی قرارداد صدور گاز به اسرائیل به حالت تعلیق درآمد. با گذر از شرایط انقلابی و بر سر کار آمدن حزب عدالت و آزادی به‌عنوان بازوی سیاسی اخوان‌المسلمین، علی‌رغم انتظاراتها روابط مصر و اسرائیل تا حدود زیادی به شرایط دوران مبارک نزدیک شد. صدور گاز از سر گرفته شد؛ روابط دیپلماتیک برقرار شد؛ و همکاری امنیتی دو کشور نیز مجدداً برقرار شد. هرچند این روابط به حالت سابق در دوران مبارک بازنگشت، اما تغییر در سطح روابط از آنچه انتظار می‌رفت کمتر بود. البته روابط دیپلماتیک میان دو کشور به سطح گذشته بازنگشته است، اما در بُعد امنیتی و اطلاعاتی با توجه به نقاط ضعف و آسیب‌پذیری‌های دو کشور، روابط تا حدود زیادی بازسازی‌شده و بهبود یافته است. در مورد آینده روابط دو کشور پس از مبارک هم سه گزینه احتمالی مطرح بوده است که گزینه قطع کامل روابط و ادامه آن مانند سابق محقق نشده است. با توجه به واقعیت‌های موجود در عرصه بین‌المللی و منافع ناشی از روابط متقابل برای هر دو کشور، آنچه از ۲۰۱۱ تاکنون اتفاق افتاده است بیانگر ادامه روابط در وضعیتی سرد و شکننده است، زیرا افکار عمومی به‌خصوص در مصر همچنان به رابطه با اسرائیل بدبین و بی‌اعتماد است، اما آنچه در چند ماه اخیر در این کشور روی داد نشان می‌دهد که اخوان‌المسلمین هم علی‌رغم موفقیت‌های اولیه، در پیشبرد خواسته‌ها و اهداف انقلابیون موفق نبوده است. با برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و تغییر سیاستمداران مصری انتظار می‌رود روابط دوجانبه این کشور با اسرائیل نیز در مسیر جدید و متفاوتی قرار بگیرد که می‌تواند موضوع پژوهش‌های بعدی باشد.

کتاب‌نامه

الف- کتاب

۱. احمدی، حمید، (۱۳۹۰)، اسلام‌گرایان و مسئله دموکراسی در مصر، در جامعه‌شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
۲. اسپوزیتو، جان؛ وال، جان، (۱۳۸۹)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران: انتشارات نی، چاپ اول.
۳. اسداللهی، مسعود، (۱۳۹۱)، مقدمه‌ای بر شناخت بیداری اسلامی در جهان عرب، در بیداری اسلامی و تحولات منطقه، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ اول.
۴. بذرافکن، مجید؛ جاودانی مقدم، مهدی، (۱۳۹۱)، بیداری اسلامی و جنبش اسلامی در خاورمیانه، در بیداری اسلامی؛ در نظریه و عمل، به کوشش دکتر اصغر افتخاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
۵. حسینی فائق، سید محمد مهدی، (۱۳۹۱)، بیداری اسلامی و آینده روابط مصر و اسرائیل، در بیداری اسلامی و تحولات منطقه‌ای، ویراستار علمی دکتر اصغر افتخاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
۶. الحسینی، اسحاق موسی، (۱۳۷۷)، اخوان المسلمین؛ بزرگ‌ترین جنبش اسلامی معاصر، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ دوم.
۷. حسینی، مختار، (۱۳۸۱)، برآورد استراتژیک مصر (سرزمینی - سیاسی - نظامی)، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول.
۸. خسروشاهی، سید هادی، (۱۳۹۲)، اخوان المسلمین چه می‌گویند و چه می‌خواهند؟، قم: بوستان کتاب، مرکز چاپ و نشر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۹. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال؛ فرازی، مهدی، (۱۳۹۱)، *بیداری اسلامی و امنیت ملی رژیم صهیونیستی*، در بیداری اسلامی؛ ملاحظات ایرانی و غربی، ویراستار علمی دکتر اصغر افتخاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
۱۰. رضوی، سلمان (۱۳۸۹)، *مروری بر روابط خارجی رژیم صهیونیستی*، تهران: مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی ندا، انتشارات ندای زیتون، چاپ اول.
۱۱. عبدالمجید، وحید، (۱۳۷۹)، *کمپ دیوید پس از دو دهه*، ترجمه مهرداد کیایی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول.
۱۲. کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۴)، *تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسئله غرب*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.

۱۳. محارب، محمود، (۱۳۹۰)، *اسرائیل و انقلاب مصر*، در کتاب *خاورمیانه ۸*، ویژه اسلام‌گرایی و بیداری اسلامی در خاورمیانه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول.

۱۴. مرادی، وحید، (۱۳۹۱)، *الگوی رفتار سیاسی اخوان‌المسلمین مصر پس از انقلاب ۲۵ ژانویه*، در بیداری اسلامی؛ ملاحظات ایرانی و غربی، ویراستار علمی دکتر اصغر افتخاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.

ب- مقالات

۱۵. احمدی، حمید؛ بیدالله‌خانی، آرش، (۱۳۹۱)، «روابط مصر و اسرائیل؛ پیشینه، چالش‌ها و چشم‌اندازهای آینده»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، سال چهارم، شماره ۱۴:۷۰-۳۵.

۱۶. امیدی، علی؛ رضایی، فاطمه، (۱۳۹۰)، «عثمانی‌گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص‌ها و پیامدهای آن در خاورمیانه»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، سال سوم، شماره ۱۱: ۲۶۷-۲۳۱.

۱۷. انوشه، صبری، (۱۳۸۶)، «مناسبات مصر و اسرائیل در سه دهه اخیر»، *مطالعات آفریقا*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، سال هشتم، شماره ۱۶: ۱۲۲-۷۵.

۱۸. بصیری، محمدعلی؛ حسنی بلیانی، صدرالله، (۱۳۹۰)، «تأثیر بیداری اسلامی خاورمیانه و نابرابری‌های اجتماعی جامعه اسرائیل بر امنیت و ثبات این رژیم»، *پژوهش‌های سیاسی*، دانشگاه اصفهان، سال اول، شماره ۱: ۱۱۶-۱۰۱.

۱۹. جوان‌پور، عزیز؛ بنی‌هاشمی، میر قاسم، (۱۳۹۰)، «جنبش‌های انقلابی عرب؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره ۵۲: ۱۱۰-۸۰.

۲۰. دلیریور، پرویز، (۱۳۹۰)، «دورنمای اسلام سیاسی در مصر»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۸۵: ۱۷۵-۱۶۲.

۲۱. ذاکری، قاسم، (۱۳۹۰)، «بررسی آخرین وضعیت روابط اقتصادی - انرژی مصر و اسرائیل»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۴۱: ۸۰-۵۹.

۲۲. رسولی ثانی‌آبادی، الهام، (۱۳۹۲)، «بررسی تحولات انقلابی کشورهای عربی از منظر لیبرالیسم، سازه‌نگاری و نظریه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی*، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، سال پنجم، شماره ۱۸: ۲۴۳-۲۲۱.

۲۳. سلطان‌شاهی، علیرضا، (۱۳۹۱)، «انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین: اخوان‌المسلمین و قضیه فلسطین»، *پانزده خرداد*، سال هشتم، شماره ۳۱: ۳۵۲-۳۲۵.

۲۴. سید نژاد، سید باقر، (۱۳۸۹)، «مطالعه تحلیلی و تطبیقی سیاست خارجی ایران با نظریه سازه‌انگاری»، *علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، سال سیزدهم، شماره ۴۹: ۲۳۶-۲۱۶.
۲۵. صراف یزدی، غلام‌رضا؛ باقری‌زاده، علی، (۱۳۹۰)، «سقوط مبارک و تأثیر آن بر روابط مصر و اسرائیل»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۲۸۵: ۱۹۳-۱۷۶.
۲۶. قهرمان‌پور بناب، رحمان، (۱۳۸۲)، «اسرائیل و مصر در خاورمیانه پس از صدام»، *راهبرد*، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، سال هفتم، شماره ۲۸: ۱۱۶-۱۰۳.
۲۷. محمودیان، محمد، (۱۳۹۱)، «جنبش اخوان‌المسلمین و آینده سیاست خارجی مصر»، *مطالعات راهبردی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۵۵: ۱۲۳-۱۰۳.
۲۸. مسعود نیا، حسین؛ نجف‌پور، سارا، (۱۳۸۸)، «اخوان‌المسلمین مصر: از بنیادگرایی اسلامی تا مشارکت دموکراتیک»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دانشگاه شهیدبهبشتی، سال پنجم، شماره ۱۹: ۱۶۵-۱۴۱.
۲۹. مسعود نیا، حسین؛ سعیدی حیزانی، ندا، (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل سقوط رژیم حسنی مبارک و چشم‌انداز تحولات کشور مصر»، *دانش سیاسی*، دانشگاه امام صادق (ع)، سال هشتم، شماره ۱۵: ۱۹۴-۱۶۳.
۳۰. منیرالدین زارع، موسی، (۱۳۸۹)، «سیاست و نقش مصر در آفریقا»، *مطالعات آفریقا*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، سال یازدهم، شماره ۲۲: ۱۰۱-۸۸.
۳۱. موحدی ساوجی، محمدحسین، (۱۳۸۴)، «اخوان‌المسلمین، سیاست، جهان‌بینی، اهداف و اصول»، *مطالعات آفریقا*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، سال ششم، شماره ۱۲: ۱۳۸-۱۱۳.
۳۲. نورانی، امیر، (۱۳۹۱)، «مصر، بیداری اسلامی و الگوی ایران»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، دانشگاه معارف اسلامی، سال نهم، شماره ۲۸: ۲۱۴-۱۹۱.

ج- انگلیسی

33. Alpher, Yossi, (2013), "Revolutionary Events in Egypt: Ramifications for Israel", August: (NOREF Expert Analysis). URL: <http://www.peacebuilding.no/Regions/Middle-East-and-North-Africa/Israel-Palestine/Publications/Revolutionary-events-in-Egypt-ramifications-for-Israel>.
34. Checkel, Jeffrey T. (1998), "The Constructivist Turn in International Relations Theory", *World Politics*, Vol.50, No.2, and January, 324-348.
35. Dowek, Ephraim (2001), *Israeli-Egyptian Relations, 1980-2000*, London & Portland, OR, Frank Cass.

36. Eldar, Dan. (2003), " Egypt and Israel: A Reversible Peace", *Middle East Quarterly*, fall, pp. 57-65:<http://www.meforum.org/565/egypt-and-israel-a-reversible-peace>.

37. Gluska, Ami (2007), *The Israeli Military and the Origins of the 1967 War: Government, armed Forces and defece policy 1936-1967*, London: Routledge.

38. Magid, Aaron, (2014), "The paradox of Egyptian-Israeli ties ", April 11: <http://www.dailystar.com.lb/Opinion/Commentary/2014/Apr-11/252946>.

39. Sharnof, Michael, (2011), "Post Mubarak Egyptian Attitudes toward Israel", *Foreign Policy Research Institute*, October: <http://www.fpri.org/articles/2011/10>.